



اساس سوسیالیسم انسان است چه در ظرفیت جمعی و چه فردی. سوسیالیسم جنبش بازگرداندن اختیار به انسان است. منصور حکمت

ضمیمه
14

یک دنیای بهتر

نشریه حزب اتحاد کمونیسم کارگری

Weekly publication of Worker - communism Unity Party

سردبیر: سیاوش دانشور e.mail: siavash_d@yahoo.com چهارشنبه ها منتشر میشود 29 اوت 2007 - 7 شهریور 1386



صف زحمتکشان را ترک کنید. این سازمان قومپرست را منحل کنید!

نسرین رضاعلی

دوستان عزیز، اعضا و کادرهای شریف سازمان زحمتکشان که به اشتباه در این سازمان عضو شده اید. من نسرین رضاعلی یکی از معدود بازماندگان گردان شوآن دوست دارم چند کلامی با شما عزیزان صحبت کنم. از شما میخواهم که صف سازمان زحمتکشان را ترک کنید. این سازمان قومپرست و باند سیاهی را منحل کنید. نگذارید شما را قربانی سیاستهای ارتجاعی و کنترابی حاکم بر این سازمان کنند.

صفحه 5



تا دیر نشده راهتان را از این سازمان جدا کنید!

سازمان زحمتکشان ظرفی برای مبارزه انسانی و آزادیخواهانه نیست!

سیروان قادری

مدتی است سازمان زحمتکشان کردستان (جریان انشعابی از کومه- سال ۱۳۷۹) دچار بحرانی عمیق و ریشه ای شده است. جدا از گوناگونی تعابیر علل پیدایش چنین بحرانی که بسته به نگرش، جایگاه و زاویه فکری و میزان شناخت هر ناظری متفاوت است ...

صفحه 3



بحران کومه له و بازسازی ناسیونالیسم کرد

منصور حکمت

اختلافات درونی کومه له به نقطه جوش رسیده است. پس از یک دوره طولانی پنهانکاری های سیاسی بیهوده و صدور اطلاعیه های کلیشه ای در مورد توفیقات کنگره ها و مجامعی که اکنون معلوم میشود صحنه جر و بحث بوده و حتی نیمه کاره رها شده بوده اند، حال هر دو جناح سازمان رسماً دیگران را به مداخله در این کشمکش فراخوانده اند. ظاهراً در یک قدمی انشعاب قرار گرفته اند.

کاملاً روشن است که جناح مهدی در فکر ایجاد یک گروه ناسیونالیستی جدید در کردستان ایران است. نوعی شاخه ایرانی اتحادیه میهنی و یا نسخه جدید حزب دموکرات. قطعاً توضیح این مساله صرفاً با دگرپرسی سیاسی شخصی عبدالله مهدی و بلوغ تمایلات ناسیونالیستی همیشه مشهود او ممکن نیست. سوال اینست که چه عاملی به ایده ایجاد یک آرایش جدید در ناسیونالیسم کرد در ایران میدان داده و طیفهایی از فعالین ناسیونالیست را با این هدف به جنب و جوش در آورده است. بنظر من فاکتور های اساسی عبارتند از:

- ضعف و تشتت حزب دموکرات و ناتوانی اش از اعمال یک رهبری منسجم بر گرایشات و محافل ناسیونالیستی کرد در ایران. این یک فضای خالی برای ناسیونالیستهای ناراضی و جاه طلب باقی گذاشته است. سازماندهی گروه های ناسیونالیست الئرناتیو در برابر حزب دموکرات در ابعاد دیگری در خود ایران نیز به ابتکار دوم خردادی ها آغاز شده است.

- پدیده دوم خرداد و تلاش محافل مختلف ناسیونالیسم کرد

صفحه 2

بحران و انشعاب در کومه، سمینار در انجمن مارکس لندن

صفحه 6

منصور حکمت



در سالروز 9 شهریور

یاد جانباختگان

را گرامی بداریم!



تابستان 67 یک قلم از کارنامه جنایت و کشتار جمعی جمهوری اسلامی است. در این سال بدستور خمینی و با مباشرت نیری و اشراقی و پورمحمدی، هزاران زندانی سیاسی در مدتی کوتاه و در سکوت اعدام شدند. کشتار و قتل عام تابستان 67 ادامه اعدامها و کشتار وسیع سال 60 و سالهای 61 و 62 است. جنایت و اعدام و شکنجه و زندان و ترور شناسنامه این رژیم است. سران و کارگزاران و برپادارندگان این رژیم و صفی از مقامات حکومتی، که خیلی هایشان امروز بعنوان "دکتر" و "دگراندیش" و "اصلاح طلب" و "میانه رو" و "اصولگرا" از مردم طلبکار هم هستند، از بانیان و مجرمین و مدافعین این قتل عامها هستند.

ما مردم، ما طبقه کارگر، ما بازماندگان آشوبش اسلامی در ایران، نه قصد بخشش داریم و نه به سیاق مسلمین فلسفه قصاص و انتقام داریم. ما علیه نفس مجازات اعدام هستیم و برای الغای بیقید و شرط آن تلاش میکنیم. ما برای آزادی فوری کلیه زندانیان سیاسی، برای سرنگونی تمام عیار حکومت اسلامی، و برپایی دنیایی بهتر مبارزه میکنیم. تا امروز موظفیم تاریخ سبعت اسلامی و جنایت و اعدام و کشتار عزیزانمان را زنده نگاهداریم تا در فردای پیروزی بر ارتجاع اسلامی، باشکوهترین مراسمهای تجلیل از جان باختگان را برپا کنیم و به پاس تلاش انسانی شان برای یک جامعه آزاد و برابر، مجازات اعدام را الغا کنیم. در سالروز 9 شهریور یاد جانباختگان را گرامی بداریم!

حزب اتحاد کمونیسم کارگری

5 شهریور 1386-27 اوت 2007

بحران کومه له و بازسازی ناسیونالیسم کرد...

برای مرتبط شدن و بهره جستن از این پدیده در کردستان. تصور امکان یک ساخت و پاخت قریب الوقوع با دوم خرداد تحت پرچم نوعی هیات نمایندگی خلق کرد، عاملی است که آشکارا جریان مهندی را به پیش میراند. مذاکره در قاموس اینها نهایت توفیق سیاسی و علامت "دولتمرد" شدن در کردستان است. اما در غیاب تعلق به یک سازمان سیاسی مدعی "رهبری جنبش ملی" که بدوا با مواضع رادیکال ضد دوم خردادی تسویه حساب کرده باشد و اصل مذاکره را مشروعیت داده باشد، حضور در چنین مجمعی برای اینها مقدر نخواهد بود.

- رشد سریع کمونیسم کارگری در کردستان. "کومه له" مورد نظر مهندی و عناصر و محافل مختلف ناسیونالیست که در دوران کومه له کمونیست به حاشیه رانده شده و از تشکیلات خارج شدند (و اکنون راست ها با عنوان "طیف کومه له" به آنها رجوع میکنند) یک رسالت خود را دشمنی با کمونیسم کارگری در کردستان میدانند. اینها کومه له موجود را ابزار مناسبی برای این سیاست خصمانه تمام عیار نمی بینند. ابراهیم عزیزاده و اکثریت کومه له موجود را "آلوده" به گرایشات "کمونیسم کارگری" اعلام کرده اند و به همین عنوان محکوم کرده اند. تکاپوی چند ساله مهندی برای ایجاد یک هیستری علیه کمونیسم کارگری نهایتا با پاسخی که آخرین هجویات و فحاشی های مهندی از دهها نفر از بنیانگذاران و کادرهای قدیمی کومه له گرفت رسوا شد و به هیچ رسید. اما امر اجتماعی مقدس حضرات به قوت خود باقی است.

- وجود اتحادیه میهنی و "دولت" سلیمانیه بروشنی ایجاد یک سازمان برادر در ایران و تاسیس شعبه ایرانی این جریان را به یک امر مقدر و قابل اجرا بدل کرده است. مادام که اتحادیه میهنی در قدرت است و دستش در جیب مردم کردستان عراق، یک

کومه له و دست اندازی به این "سرمایه های سیاسی" است.

این جماعت میدانند که جدایی از کومه له و استفاده از نام کومه له با هر پسوند دیگری، مادام که یک کومه له رسمی وجود دارد و بنا به پروسه های قانونی درون تشکیلاتی تحت این نام فعالیت میکند، یک پروژه شکست خورده است. اگر بعنوان یک اقلیت ناگزیر به انشعاب شوند، هر اسمی روی خود بگذارند، مردم اینها را بعنوان "جماعت مهندی" و "کومه له طالبانی" خواهند شناخت. چیزی از آن "سرمایه سیاسی" گیرشان نمیرد. مسیر اینها ایجاد یک "خه بات" جدید وابسته به اتحادیه میهنی است که معلوم نیست چرا حزب دموکرات و نماینده ولی فقیه در کردستان باید تره برایش خرد کند. در نتیجه تلاش شدیدی را برای منحل کردن پروسه های انتخاباتی و اساسنامه ای سازمان و دور زدن رای اعضای آن آغاز کرده اند. میخواهند به هر قیمت خود را در مرکزیت این سازمان بچنانند. نمیخواهند پشت سر خود کومه له دیگری باقی بگذارند. اطلاعیه هایی که با نام "هیات رئیسه کنفرانس بازسازی" علیه کنگره صادر میشود و اتمام حجت های زمخت و وقیحانه ای که بروی کنگره پرتاب میشود، صحنه های یک گروگان گیری هوایی و رویدادهای اخیر در پارلمان فیجی را بیاد میآورد. طرح اینها معلوم است. مهم نیست به چه شکل بدرون رهبری کومه له راه می یابند. مهم اینست که چند ماه دیگر هنگام انشعاب، بخصوص وقتی بخشی از این "طیف کومه له" را برای سرشماری های بعدی به درون سازمان کشیدند، نام سازمان را با خود میبرند و طرف مقابل را مضمحل میکنند. تمام این ماجرا، پروژه غصب نام کومه له توسط جریان ناسیونالیستی و واپسگرایی است که از بیست و چند سال پیش علیه رشد و تکوین کمونیسم در این سازمان

مقاومت میکرد و مدام در مراحل مختلف شکست میخورد و تقیه میکرد و می ماند. این عروج مجدد آنتی کمونیسم در کومه له است که همه کمونیستهایی که در این سالها حزب کمونیست ایران و کومه له را ساختند و راه بردند بخوبی ماهیت و ابعادش را میشناسند. هر نوع سازش تشکیلاتی کمیته مرکزی کومه له با این جریان، هر نوع تسلیم به مطالبات تشکیلاتی اینها، خدمت به اجرای این پروژه کودتاگرانه راست است. همه میدانند که این بار اولشان نیست. علیه تشکیل حزب کمونیست، علیه رادیکالیسم کومه له پس از تشکیل حزب، علیه نوگرایی، علیه احقاق حقوق زنان در تشکیلات و مسلح کردن آنها، علیه مشی سیاسی و توده ای، علیه توجه به شهر و کارگر، علیه کنگره ششم کومه له، علیه کمونیسم کارگری و رهبری ما در حزب کمونیست و کومه له بارها تحریک و بسیج کردند و شکست خوردند. این دیگر تکاپوی آخرشان است. این جریان کوچکترین مشروعیتی در استفاده از نام کومه له ندارد و باید عمیقا بعنوان آنچه که هست، یعنی یک محفل ناسیونالیستی نوپا که قصد کودتا در کومه له و مصادره "سرمایه ها" ی آن را دارد، افشا بشود.

تسلیم به مطالبات تشکیلاتی اینها برای رهبری امروز کومه له اشتباه ترین سیاست ممکن است. باید از موازین و اصول اساسنامه ای تشکیلاتی دفاع کرد. نباید اجازه داد ترکیب کمیته مرکزی کومه له را جلال طالبانی و هیات بازسازی تعیین کنند. اما حتی همین نیز کافی نیست. صرف سنگربندی تشکیلاتی پاسخ مساله نیست. باید از نظر سیاسی افشاء و منزوی شوند. باید جایگاه اینها را در صحنه سیاسی کردستان نشان مردم داد و امیال و رویاهای عقب مانده شان را به مردم شناساند. باید حرف زد، نقد کرد، موضع گرفت. جریان راست خود هم اکنون با خطاب قرار دادن به آنچه "طیف کومه له" مینامد، با استفاده از فشار فوق تشکیلاتی اتحادیه میهنی علیه کنگره سازمان خود، با تلاش برای تعیین ترکیب

تا دیر نشده راهتان را از این سازمان جدا کنید!

سیروان قادری



مالی ایالات متحده بوده و هست.

سازمان زحمتکشان ظرفی برای مبارزه انسانی و آزادیخواهانه نیست!

مدتی است سازمان زحمتکشان کردستان (جریان انشعابی از کومه- سال ۱۳۷۹) دچار بحرانی عمیق و ریشه ای شده است. جدا از گوناگونی تعابیر علل پیدایش چنین بحرانی که بسته به نگرش، جایگاه و زاویه فکری و میزان شناخت هر ناظری متفاوت است، حقانیت گفته های منصور حکمت در رابطه با این جریان ارتجاعی، بیش از پیش آشکار شده است.

امروز آنچه که سازمان زحمتکشان با آن مواجه و از آن متأثر است، مقولات و داده هایی ورای اختلافات داخلی یک سازمان سیاسی متعارف اپوزیسیون است. قطعاً اگر میلیتاریزم آمریکا در عراق شکست نمی خورد، استراتژی فدرالیزم دچار بی افقی نمی شد، بازار ناسیونالیسم در کردستان بی رونق نمی شد و اگر بحث میلیونها دلار کمک کاخ سفید آمریکا برای تقویت ناسیونالیسم منطقه ای مطرح نمی بود، امروز شاید حال و روز این میوه جلال طالبانی بهتر از این بود، کما اینکه صادق بودن عکس این مقولات، ارزیابی واقعی از علل شکل گیری بحران کنونی این سازمان میباشد و اساساً ادامه حیات این سازمان در ارتباط مستقیم با داده های بالا است.

کنگره ۱۲ سازمان زحمتکشان برگزار شد، اما به نظر میرسد که این کنگره کاملاً بی ربط به سازمان بوده است. و این خبر تازه ای نیست، نه تنها نتایج این کنگره بلکه در تک تک مصوبات و قطعنامه های سیاسی تاکنونی این سازمان، بی مسئولیتی نسبت به انسانها و حرمت آنها موج میزند. تنها هدف، بدست آوردن رضای "مام جلال" و نیرو و امکانات

معرض ضعیف تر (اقلیت کمیته مرکزی) را همچون فرزندان نالایق و ناخلف "مام جلال" از دور خارج کنند و حتی اگر هم شده حزب و سازمان جدیدشان را بزنند و بی سر و صدا، این بحران را از سر مهره هایش در رهبری سازمان زحمتکشان، بگذرانند. باید به "مام جلال" گفت که مشکل جای دیگر نیست، این مارکت قوم پرستی، ورشکسته شده است. هرس کردن این درخت بی ریشه بیهوده است. کارنامه شما و تحفه فدرال خواهان حداقل نزد مردم کردستان ایران، سیاه است.

علاوه بر تلفات احتمالی و عواقب انسانی این بی مسئولیتی رهبران سازمان زحمتکشان، مسئله دیگر، جوانانی هستند که با ایده آل ترین آرزوهای انسانی، امروز قرار است بازبچه اصلی این میدان و کشمکش باشند. من یکی از جوانانی بودم که در مسیر فعالیت سیاسی خود به اشتباه برای دورانی به این سازمان پیوستم. من به دنبال ظرفی برای مبارزه سوسیالیستی و رادیکال بودم. اما سرعت پس از پی بردن به ماهیت این سازمان از آن جدا شدم و اکنون در حزب اتحاد کمونیسم کارگری به مبارزه خودم برای آرمان والای انسانی ادامه میدهم.

آنچه که من را (به عنوان یک فعال تشکیلات مخفی سازمان زحمتکشان در کردستان)، مجاب به ترک این تشکیلات کرد، احساس در خدمت جمهوری اسلامی بودن و به لبه پرتگاه بی هویتی رسیدن بود. به دوگانگی اعتقادی رسیده بودم. مثل هرجوان دیگری در کردستان، قوم پرست نبودم اما باید تبلیغ هویت قومی میکردم. من متعلق به جنبش و سنت اجتماعی دیگری بودم. سنتی که انسان اساس آن است. سنتی که ملاک انسان بودنش قومیت و هویت کاذب نیست. شرایط جاری اجتماعی در ایران من را کمونیست کارگری کرده بود و

امروز در حزب اتحاد کمونیسم کارگری جنبشی انسانی را نمایندگی میکنم که نقطه امید میلیونها انسان است. سازماندهی و انقلابیست. این حزب را باید تقویت کرد و همگان را به پیوستن به این حزب دعوت میکنم.

روی صحبتیم با شما دوستان است: آیا شما شایسته بازیچه قرار گرفتن در بازی خونبار توازن قوای جلال طالبانی و نماینگانش در رهبری این سازمان هستید؟! آیا اکنون که نیروهای "مام جلال" (به یک به تی) که دستشان به خون ده ها فعال اپوزیسیون رژیم اسلامی آغشته است، در مقابل مقرهایتان رژه میروند، هنوز جای شکی در مرتجع بودن سازمان زحمتکشان و رهبرانش، برایتان مانده است؟! آیا تاکنون سری به آلبوم جانباختگان کومه نزده اید تا شاهکارهای مام جلال را ببینید؟! دوستان، انتخاب اشتباهی کرده اید، منم درست ۶ سال پیش در مقابل چنین انتخابی قرار گرفتم. در تشکیلات مخفی سازمان زحمتکشان (زاگرس) سازمان داده شدم. کمونیسم و رادیکالیسم ام را فراموش کردم. به ما آموختند تا ترور انسانها، باجگیری و سوزاندن اموال ثروتمندان را در صورت مقاومت در مقابل این باجگیری سازماندهی کنیم. گرو کشی و زورگویی و قلداری را جایگزین سازماندهی اجتماعی و مبارزه طبقاتی کنیم. نتیجه این سیاست روشن بود. نه تنها در جامعه منزوی شدیم بلکه ارزیابی منفی جامعه از عملکرد ما، با فاصله روز به روز بیشتر شده فعالین کارگری و سیاسی از ما، کاملاً نمایان بود.

شاید هر چند وقت گاهی سری به اتاق "سالار قادری"، "هلو" و "چیا" بزنید و نگاه های پاک عکس هایشان را ببینید. رفقای نازنینم که قربانی سیاستهایی شدند که امروز نتیجه اش را میبینید. رهبری سازمان زحمتکشان مستقیماً در قبال چنین وضعیتی مقصر است. باید روزی در پیشگاه جامعه پاسخگوی این .

بحران کومه له و بازسازی ناسیونالیسم کرد...

تعیین ترکیب ارگانهای رهبری این سازمان از طرق غیر اساسنامه ای با پلنیک و مانور و اعمال فشار سیاسی و حتی مادی، عملاً اعلام کرده است که کومه له را یک سازمان منحل شده میداند. طرح اینها روشن است. باید در مقابل آن ایستاد.

جریان راست در استمداد طلبیدن از "طیف کومه له" فراموش کرده است که بزرگترین و معتبرترین بخش فعالین تاریخ کومه له امروز در حزب کمونیست کارگری ایران متشکل است. این صف صدها تن از برجسته ترین بنیانگذاران و رهبران و کادرهای کمونیستی را در بر میگیرد که مقدم بر هرکس دیگر کومه له کمونیست را ساختند و آن "سرمایه سیاسی" که این عالیجنابان در صدد مصادره اش برآمده اند را بوجود آوردند. وقتی این کادرها، که اکثریت عظیم آن سازمان و نهادهای رهبری آن را تشکیل میدادند قریب دهسال قبل جدا شدند تا حزب کمونیست کارگری را بسازند، برخلاف اپورتونیستهای کاسبکار نهضت "بازسازی"، نام و تمام امکانات کومه له را برای رفقای گذاشتند که در آن سازمان میماندند. اما این میراث را برای مصادره و سوء استفاده مهندی ها و طالبانی ها نگذاشتند و تاریخ آن دوران پرشکوه مبارزه کمونیستی را زیر تیغ ناسیونالیسم کرد رها نکردند. آری، شک نکنید، در این ماجرای اخیر سازندگان تاریخ کمونیستی کومه له حتما دخالت میکنند. حزب کمونیست کارگری مصمم است، مستقل از فعل و انفعالات داخلی کومه له و تصمیمات مقامات قانونی این سازمان، رویای ایجاد یک جریان ناسیونالیست، ضد کمونیست و دوم خردادی در کردستان تحت نام کومه له را نقش بر آب کند. عبدالله مهندی، عمر ایلخانی زاده، جلال طالبانی و یارانشان مختارند هر سازمانی میخواهند بسازند و هر سیاسی میخواهند در پیش بگیرند. اما تاریخ کمونیستی کومه له و حزب کمونیست ایران قابل مصادره و

۱۵ اوت ۲۰۰۰

به نقل از [انترناسیونال هفتگی](#)
شماره ۱۶

۲۸ مرداد ۱۳۷۹ - ۱۸ اوت ۲۰۰۰

تا دیر نشده راهتان را از این سازمان جدا کنید...
سیروان قادری

اقدامات و نتایج مخرب و ضد انسانی سیاستهای خود باشد.

مایل هستم تا به نکاتی چند از مشاهداتم بردلایل تصمیم اندک جوانانی که به عضویت سازمان زحمتکشان در میابند، اشاره کنم :

تاریخچه "سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان - کومه له" (۱۳۴۷) به عنوان بخش مهم و رادیکال مبارزات مردم کردستان، برای سرنگونی دو نظام پهلوی و حکومت اسلامی، با تمام کم و کاستی و بالا و پایین هایش، نمونه ای از روشنترین پراتیک مباراتی جنبش چپ در ایران است، یک سازمان رادیکال و اجتماعی که افتخار و نفوذش، تابعی از محبوبیت جنبشی بود که کومه له نمایندگی آن را در کردستان عهده دار بود. جنبشی رادیکال و اجتماعی که با تکیه برچهره های سرشناس، محبوب، مردمی و قابل اعتماد در جامعه، دارای حضور اجتماعی وسیعی در کردستان بود. این تاریخ در جنبش انقلابی ایران دارای جایگاه خاص خود است.

و اما سازمان زحمتکشان، سازمانی که هفت سال پیش توسط عقب مانده ترین بخش کومه له، بنیان نهاده شد و از کومه له منشعب گردید، حامیان مالی و فکری این سازمان نوین نیز اتفاقاً از جنایتکارترین بخش کردستان عراق "بودند که از جمله آنان میتوان به "جلال طالبانی" و "جبار

فرمان" (مشهور به تبر، از جانبان مشهور کردستان عراق) نام برد که در جنایت شهره خاص و عام هستند. اما پول و دکترین برای پیشبرد اهداف ارتجاعی سازمان زحمتکشان در کردستان ایران کافی نبود. بنابر این، تصمیم بر ربودن تاریخچه کومه له گرفتند. این شاه کلیدی بود که در سایه فضای خفقان و دیکتاتوری حکومت اسلامی و به تبع آن راه را برای خیالپردازیهای رهبری سازمان زحمتکشان و مشخصاً عبدالله مهندی و عمر ایلخانی زاده، آن هم برای مدت کوتاهی هموار نمود. اما کارنامه این جریان در زمان کمی، ثابت کرد که نمیتوان هم به اندازه کافی از کمونیسم فاصله گرفت، شعار "زنده باد جنبش خلق کردستان" را جایگزین "زنده باد کمونیسم" کرد. ترور کرد و رعب و وحشت به وجود آورد و هم تاریخچه کومه له را پدک کشید.

دوستان تا دیر نشده راهتان را از این سازمان جدا کنید. سازمان زحمتکشان ظرفی برای مبارزه انسانی و آزادیخواهانه نیست. یک سازمان ارتجاعی و قومپرست است. یک نیروی سناریوی سیاه در جامعه است. آنچه امروز در سازمان زحمتکشان میگذرد چشم اندازی است که خط مشی و رهبری این سازمان برای جامعه در سر میپورراند. ترک و افشای این سازمان یک وظیفه انسانی و آزادیخواهانه است.

مرگ بر جمهوری اسلامی!

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

زنده باد جمهوری سوسیالیستی!

22.08.07

یک دنیای بهتر

برنامه حزب اتحاد کمونیسم کارگری را بخوانید و توزیع کنید!

دنیای بهتر" فعالیت میکنند.

در واکنش به وضعیت سیاهی که در سازمان زحمتکشان ایجاد شده است، شاهد آن هستیم که تعدادی از اعضا و دوستداران و کادرهای این سازمان با نوشته های خود "رهبران" این سازمان را به گذشته های دور حواله میدهند. گذشته ای که کومه له از کمونیسیم و از سوسیالیسم دفاع میکرد. این اعضا و کادرها با نوشتن نامه ها و طومارها پراستیک درخشان دهه های شصت را یاد آوری می کنند و نفوذ و اعتباری که این سازمان در میان مردم کردستان داشت را خاطر نشان میکنند. باید به این دوستان اشاره کرد که سازمان زحمتکشان ادامه کومه له رادیکال و انقلابی نیست. برعکس، ضد آن است. تنها از این نام میخواهد بهره برداری کند. نباید اجازه داد که با توسل به گذشته کومه له باز این جریان به نوعی بازسازی شود.

اما تحولات دیگری هم در این شرایط در جریان است. تعداد زیادی از فعالین این سازمان اخیرا در تماسهایی با من در حزب اتحاد کمونیسیم کارگری اعلام کرده اند که تصور میکردند که این همان کومه له سالهای شصت به بعد است و مبارزه ما برای آرمانهای کمونیستی و سوسیالیستی است. در همین مدت اختلافات دهها تن از فعالین این سازمان از شهرهای مختلف کردستان و همچنین تعدادی از کادرها و اعضای این سازمان از عراق با ما در تماس بودند و گوشه هایی از وضعیت سیاه در اردوگاههای این جریان را تعریف کرده اند. این واقعیت نشاندهنده این است که توهمی که شاید روزی این دوستان به سازمان داشتند، اکنون فرو ریخته است. دیگر بر کمتر انسان رادیکال و آزادیخواهی پوشیده است که باند مهددی و ایلخانی زاده هر دو نیروهایی در لیست سناریو سیاه و ضد جامعه قرار دارند. زمان طولانی است که آقای مهددی نیروهای پیشمرگش را آماده کرده است که نیروی کمکی و اسلحه به دوش نیروهای آمریکایی باشند تا شاید شهردار

صفحه 20

جریان معلوم نبود، اکنون نتایج سیاستهای این فرزندان سیاسی جلال طالبانی روشن است و امروز پرده توهم را حتی در صفوف خود این جریان نیز برداشته است.

ما در چند ماه اخیر شاهد بوده ایم که طرفین این جدال یکدیگر را متهم به دزدی و چپاول کرده اند. اما جدالی که از پایین و بدنه تشکیلات علیه هر دو جناح رهبری این سازمان وجود دارد، جدالی متوهمانه است بر سر نام و اعتبار کومه له. نام کومه له را به سرعت بردند. تلاش کردند خودشان را ادامه فعالیتهای رادیکال و انقلابی کومه له قلمداد کنند، و امروز در ادامه سیاستهایشان در مقابل هم اسلحه کشیده اند. دعوی بالایی ها بر سر دلارهای آمریکایی است، اما دعوی پایین با بالا بر سر نفس وجود این سازمان است. سازمانی که تابلو و پتیرین آن اشاعه هویت عهد عتیقی قوم پرستانه است.

جناح اقلیت تلاش میکند که خود را مدافع "رفرم" و تغییر جلوه دهد. اما "اصلاح" یک جریان قومپرست توهمی بیش نیست باید در مقابل ایجاد سازمان قومپرست دیگری ایستاد. این راه حل نیست. به این سیاست ذره ای نباید تخفیف داد. تنها راه شرافتمندانه و مفید به حال مردم انحلال چنین جریانی است. سیاستهای جناح اقلیت در این سازمان نباید کوچکترین تردیدی نسبت به ماهیت قومپرست و ارتجاعی هر دو جناح ایجاد کند. این اقلیت و اکثریت در شکل گیری و قوام این سازمان قومپرست شریک بوده اند و هر دو مقصر و مسبب وضعیت کنونی هستند. کومه له کمونیست و رادیکال و سابقه خوشنام اش تنها مورد سوء استفاده این جریانات قرار گرفته است. کومه له واقعی ربطی به این مرتجعین فئودال مسلک ندارد. اکثریت عظیم کادرهای کمونیست کومه له امروز در صفوف جنبش کمونیسیم کارگری برای "یک



صف زحمتکشان را ترک کنید. این سازمان قومپرست را منحل کنید!

نسرین رمضانعلی

محلی دستگیر و روانه زندان شده اند. دعوی این دو جناح برای چند مشت دلار بیشتر است که قبلا این نیروی مسلح را به ارتش آمریکا فروخته اند. این نیرو نقش و جایگاهی مانند یونیتا و کنتررا و ارتش آزادیبخش کوسوو دارد و ابزاری در دست دولت آمریکا و دولت محلی کردستان است.

در همین راستا تعدادی که خود را "جناح آشتی جو" مینامند با نوشتن نامه های سرگشاده اقدام به افشای سیاستهای باند سیاهی این سازمان نموده اند. بارزترین اینها نامه جلال ناوه است. که گذشته از افشای مناسبات درونی این سازمان به نکاتی دیگری اشاره کرده است که جا دارد بر همین اساس تمامی انسانهای آزادی خواه و برابری طلب، تمامی انسانهای که خود را کمونیست و چپ و سوسیالیست می دانند صفوف این سازمان ارتجاعی را ترک کنند. این سازمان را منحل کنند و اجازه ندهند که این سازمان نقش مخربی بیش از این در تحولات جامعه ایفا کند.

سالهاست که این جریان ناسالم سیاسی و در راس آن ایلخانی زاده و مهددی مشغول پراکندن تخم تفرقه و قوم پرستی و تبلیغ طرح ارتجاعی فدرالیسم و تعهد به مذاکره با سران رژیم و نیروی مسلح ارتش آمریکا هستند. سازمانی که برای محاصره اقتصادی ایران هورا میکشد در حالی که شاهد بیش از یک دهه محاصره اقتصادی آمریکا در عراق بود، سازمانی نیست که به ذره ای از اصول و سیاست انسانی پایبند باشد. سازمانی که قربانیان محاصره اقتصادی و جنگ و مرگ هر روزه در عراق را می بیند و خواهان تکرار همین سناریو در ایران است، اشتباه مهلک است که هر کسی که اهداف والای انسانی را دنبال میکند در آن فعالیت کند. اگر در گذشته به هر دلیل برای عده معدودی چهره واقعی این

دوستان عزیز، اعضا و کادرهای شریف سازمان زحمتکشان که به اشتباه در این سازمان عضو شده اید. من نسرین رمضانعلی یکی از معهود بازماندگان گردان شوآن دوست دارم چند کلامی با شما عزیزان صحبت کنم. از شما میخواهم که صف سازمان زحمتکشان را ترک کنید. این سازمان قومپرست و باند سیاهی را منحل کنید. نگذارید شما را قربانی سیاستهای ارتجاعی و کنترایی حاکم بر این سازمان کنند.

بحرانی که سه سال است گریبان سازمان زحمتکشان را گرفته است با شدت گرفتن خود این سازمان دست ساز را در موقعیت یک جنگ داخلی قرار داده است. قربانیان این جنگ و آماده باش نظامی انسانهای شریفی هستند که با توجه به خوشنام بودن تاریخی کومه له اشتباها به این سازمان پیوسته اند. تعدادی که عزیزانشان را در کومه له دهه شصت در سازمان کردستان حزب کمونیست ایران از دست دادند بعضا در این توهم بسر میبرند که گویا سازمان زحمتکشان ادامه دهنده راه عزیزانشان است. اما هر کدام از این انسانهای شریف با دیدن پراستیک این خان زاده های مسلح توهمشان دود میشود و به هوا میرود. اما بعضی بسادگی راه گریزی نداشتند. برخی حتی برای اقامت "قانونی" در عراق باید از این سازمان تاپیده میگرفتند.

اخیرا و در ادامه بحران این جریان، مهددی و ایلخانی زاده در مقابل هم صف آرائی کرده اند. نیروی مسلح این باندها که در اردوگاههایشان در عراق در مقابل هم سنگر گرفته اند، میتواند تلفات انسانی و فاجعه آور بیبار بیاورد. این وضعیت در حال حاضر با دخالت نیروهای نظامی دولت محلی کردستان عراق "تحت کنترل" قرار گرفته است. دهها نفر از نیروهای دو طرف توسط دولت



دارند، چه مقدراتی دارند و آینده‌شان چیست.

بحران و انشعاب در کومه‌له

سخنرانی در انجمن مارکس لندن

۲۴ مارس ۲۰۰۱، متن پیاده شده از روی نوار سخنرانی

منصور حکمت

۱- جدائی گرایش کمونیسم کارگری

سیر تکوین تعین تشکیلاتی گرایش‌های مختلف در درون کومه‌له و حزب کمونیست ایران

ایران تلاش کرد. و روز خودش شکست خورد. و امروز بعد از بیست سال برای اولین بار فرصتی بوجود می‌آید که گروه کوچکی نمایندگی آن جریان سیاسی که مدام در این بیست سال در لحظات مختلف شکست خورد است را به عهده بگیرد و تشکیل شود. اینکه شخصیت‌های این جریان برای مثال عبدالله مهندی، به آن جریان ناسیونالیستی تعلق نداشت، به نظر من چیز عجیبی نیست. آدم‌ها تغییر روش میدهند و انتخاب‌های زیادی میکنند. تاریخ چپ پُر از شخصیت‌هایی است که بقول انگلیسی‌ها از سالن عبور کردند و از صف این حزب به صف حزب دیگر پیوستند. کسان زیادی در حزب کارگر انگلیس هستند که فعالین حزب کمونیست بریتانیا بودند. پیتر مندلسون که رهبر فکری حزب کارگر جدید، "نیو لیبر"، و تصویر ساز آن است عضو سازمان جوانان کمونیست و عضو حزب کمونیست بریتانیا بوده است. چندین خزانه دارشان بودند، اگر اشتباه نکنم جک استرا، وزیر کشور فعلی، عضو حزب کمونیست بریتانیا بوده. کسان زیادی در تاریخ چپ هستند که به این نتیجه میرسند که کمونیسم فایده ندارد و میروند عضو حزب سوسیال دمکرات کشور مربوطه میشوند. اگر به صف احزاب سوسیال دمکرات نگاه کنید میبینید که پر از شخصیت‌های سابقا کمونیست است. خط عوض کردن یک فرد نه احتیاج زیادی به توضیح دارد، هرچند من به توضیح میپردازم، نه چیزی را عوض میکند و نه در ماهیت سازمانی که ایجاد شده تغییر می‌دهد. سازمانی که اکنون ایجاد شده، سازمان زحمتکشان، پلتفرم گویاترین معرّش است. این سازمان چه میخواهد؟ میگوید

صفحه 7

اتفاق عظیمی که در حزب کمونیست ایران افتاد جدائی ما بود. جدائی ما شروع همه این پروسه است. ولی معنای این حرف این نیست که اگر ما جدا نمیشدیم این پروسه به اشکال دیگری اتفاق نمیافتاد. بحث اساسی که ما از آن موقع، در آن حزب، کردیم این است که حزب کمونیست ایران تلاقی گرایش‌های سیاسی و اجتماعی مختلفی است و این گرایش‌ها را اسم بردیم. گفتیم یک جریان ناسیونالیستی گرد وجود دارد. میتوانستیم این جریان و عملکردش را در سازمانی که خودمان در رهبریش بودیم نشان دهیم. خیلی از کسانی که امروز در این جلسه هستند، و در آن سازمان پُست‌های کلیدی داشتند و در رهبری آن بودند، میتوانند نشان دهند که گرایش ناسیونالیستی گرد خود را چگونه و در چه عملکردهائی نشان میداد. گرایش ناسیونالیستی گردی که مخالف تشکیل حزب کمونیست ایران باشد به قدمت خود حزب کمونیست ایران و حتی قدیمی‌تر است. گرایش ناسیونالیستی گردی که خودمختاری طلب باشد و کاری به سوسیالیسم نداشته باشد و مسأله اش فقط خودمختاری در کردستان باشد، از حزب کمونیست ایران قدیمی‌تر است. گرایش ناسیونالیستی گردی که به حزب دمکرات نپیوندد، علیرغم اینکه حزب دمکرات خودمختاری طلب است، از حزب کمونیست ایران قدیمی‌تر است. گرایش‌های که علیه چپ خودش سمپاشی کند و ترور شخصیت و ترور سیاسی و فکری کند، از حزب کمونیست ایران قدیمی‌تر است. این جریان وجود داشت. روز خودش برای تشکیل نشدن حزب کمونیست

رفقا!

هم نیست. این نیروئی است که از ابتدای تشکیل حزب کمونیست ایران با آن وجود داشت. این نیروئی است که در پیدایش کومه‌له سهم داشته است. این نیروئی است که در تمام طول تاریخ این جریان با آن بوده و اگر امروز میبینیم که بصورت یک کومه‌له مجزا و متمایز جدا میشود و اسم خودش را کومه‌له میگذارد، برای این است که تازه برای اولین بار از نظر تاریخی و از نظر سیاسی شرایطی فراهم شده است که میتواند این تعین را بخودش بدهد. تا امروز این جریان نتوانسته بود یک سازمان ایجاد کند، تا چه رسد به اینکه به اسم کومه‌له این کار را انجام دهد. برای اینکه اشتباهی پیش نیاید من در این بحث همه جا به جریان ایلخانی زاده - مهندی میگویم سازمان زحمتکشان و به جریان ابراهیم علیزاده میگویم کومه‌له. برای اینکه تفکیک کرده باشم و مجبور نشوم اسم شخصیت‌های آنها را بگویم. در نتیجه سازمان زحمتکشان که امروز بوجود آمده بر مبنای یک داده قدیمی سیاسی در کردستان، بر مبنای یک داده قدیمی سیاسی در حزب کمونیست ایران سابق و کومه‌له سابق بوجود آمده. آنچه که تازه است شرایط تاریخی است که برای اولین بار اجازه داده است که این سازمان با این پرچم و توسط این نیرو تشکیل شود. نیرویش قدیمی است و در صحنه حاضر بوده است. جریانی که بجا مانده هم همانقدر واقعی است. کومه‌له فعلی هم پدیده‌ای نیست که محصول تحوّل در درون خودش باشد. بلکه اینها هم به یک معنی روی بستر موجودی در تاریخ سیاسی بیست سال اخیر ما بوجود آمدند، نشان دهنده چرخش یا گسستی از چیزی نیستند. این هم پدیده‌ای است که سر جای خودش ایستاده است. بنابراین من میخواهم این تاریخ را بررسی کنم و بگویم اینها چطور از دل این ماجرا بیرون می‌آیند، هرکدام چه جایی

بحث امروز در باره کومه‌له و انشعابی است که در آن شده است. من میخواهم این بحث مبنائی باشد، لااقل برای خودم، تا بر اساس آن و بحثی که اینجا میکنیم و رفت و برگشتی که احتمالا در صحبت‌های بعدی میشود نوشته‌ای بنویسم در مورد کل ماجرای کومه‌له و شیوه برخورد ما به جناح‌های مختلف، خود مسأله انشعاب، ماهیت اجتماعی و سیاسی هر کدام از این فرآکسیون‌های آن و اینکه حزب کمونیست کارگری باید چکار کند؟ خیلی از شماها که اینجا نشسته‌اید نسبت به مسأله صاحب نظرتر هستید در نتیجه سعی میکنیم فرصتی باشد که همه امکان بحث در این باره را داشته باشند.

بطور مشخص من به سه وجه از مسأله میپردازم. اول محتوای واقعی این پدیده یعنی کومه‌له و انشعابش. به این معنی بر میگردد و راجع به تاریخ حزب کمونیست ایران صحبت میکنم. چرا پدیده‌ای که در دهه هشتاد میلادی به اسم حزب کمونیست ایران وجود داشت، این ترکیب نیروها از آن بیرون آمدند، چرا بیرون آمدند و این انشعاب آخر کجای آن روند قرار میگیرد؟ دوم میخواهم در مورد دو فرآکسیون کومه‌له، ماهیت سیاسیشان و خط مشی‌شان اظهار نظر کنم. و بالاخره نظرم در مورد شیوه برخورد به هرکدام از اینها، که فکر میکنم باید مبنای سیاست حزب کمونیست کارگری ایران باشد، را توضیح میدهم.

انشعاب جریان عبدالله مهندی، عمر ایلخانی زاده، محمد شافعی، فاروق بابامیری، و چند نفر دیگر، از کومه‌له پدیده خلق الساعه‌ای نیست. اصلا چیز جدیدی نیست و نشان دهنده چرخش معین سیاسی

بحران و انشعاب در کومه ...

فدرالیسم. میگوید یک اشتباه تاریخی بزرگ بود که حزب کمونیست ایران تشکیل شد. نباید تشکیل میشد. میگوید کمونیسم کارگری کومه له را نابود کرد، تاریخ کومه له را نابود کرد. این پلاتفرم یک حزب نفرت علیه کمونیسم کارگری است. این پلاتفرم از قبل وجود داشت. قبل از تشکیل حزب کمونیست ایران وجود داشت، قبل از جدائی ما وجود داشت. سؤال این است که چرا چنین پدیده‌ای فرصت میکند که یک گروه بشود؟ آیا چنین گروهی زمینه رشد دارد یا نه؟ و چه جایگاهی در جامعه کردستان پیدا میکند؟

حزب کمونیست ایران به نظر من یکی از مهمترین پدیده‌های سیاسی چپ در دوران معاصر بوده است. حزب کمونیست ایران به دلایل عینی و روشنی دچار انشعاب شد. به دلایلی که شخصیت‌های ما کوچکترین تأثیری بر آنها نداشت. اینکه من آدم خوبی بودم، فلانی آدم بدی بود، چه کسی حوصله داشت و چه کسی نداشت، چه کسی با صداقت و اخلاص همه چیزش را در طبق گذاشت و مثلاً فارسها بدون اخلاص و بدون طبق وارد این پروسه شدند، هیچکدام نقشی نداشت. چیزی که اتفاق افتاد همان بلایی است که ممکن بود سر حزب کمونیست فیلیپین بیاید، بر سر حزب کمونیست مالزی بیاید، بر سر حزب کمونیست ایتالیا بیاید و بر سر حزب کمونیست فرانسه بیاید. مردم بعد از مدتی تحت تأثیر شرایط عینی اجتماعی خط‌هایشان از هم جدا میشود. اتفاقاتی که برای حزب کمونیست ایران افتاد هر کدامش برای بستن پنج شش سازمان چپ سنتی کافی بود. حزب کمونیست ایران حزبی است که مقدمات فکریش دارد قبل از ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ فراهم میشود. مقطعی که کودتا و سرکوب جمهوری اسلامی شروع میشود و جمهوری اسلامی شمشیر را از رو میبندد، اعدام‌های وسیع شروع میشود، رئیس‌جمهورشان را خلع میکنند و موج سرکوبی که

کسی در شهر بگوئیم سر قرار کس دیگری برود. در ظرف دو سال حزب کمونیست این تشکیلات را بازسازی کرده بود، اعتماد را برگردانده بود، انتشار نشریاتش را شروع کرده بود، روی کل کشور برنامه رادیویی پخش میکرد، رهبری اعلام کرده بود. موجودیتی را اعلام کرده بود که نقطه امید بسیاری در زندان شد. به هم میگفتند حزب تشکیل شده. بجای انهدامی که بود این جریان یک واقعیت سیاسی رشد‌یابنده‌ای را گذاشت.

تلاشی و انشعابات چنین حزبی را با "فلانی صادق بود" و "فلانی نبود" و "فلانی ما را نردبان ترقی کرد" نمیشود توضیح داد. این را حتی با گفتن اینکه فلانی خیلی ناسیونالیست بود نمیشود توضیح داد. باید دید که چه شد که یک حزب فوق‌العاده متحد، فوق‌العاده هم دل در مقطع سالهای ۶۳ و ۶۴ و ۶۵ تبدیل به جریانی میشود که امروز میبینیم و چند شاخه اصلی از آن بیرون میاید؟

اولین مسأله بنظر من این بود که تا وقتی حزب تشکیل نشده بود، خود تشکیل حزب آرمانی بود که این جنبش را بجلو میراند. وقتی حزب تشکیل شد دستور کار حزب و مسأله اش شد. چکار میکنیم؟ این حزب باید چکار کند؟ اینجا بود که دستور کارهای مختلف که هرکدام از ما از نظر سیاسی داشتیم شروع به نشان دادن خود کرد. هرکدام از ما که در ایجاد آن تشکیلات نقش داشتیم ایده‌هایی در مورد کمونیسم، فعالیت سیاسی، فعالیت کمونیستی و اینکه کمونیسم چیست؟ محتوای فعالیت کمونیستی چیست هم در ضمن داشتیم. اگر شما برگردید به کنگره اتحاد مبارزان کمونیست، یعنی تنها کنگره اتحاد مبارزان کمونیست، نظری بیاندازید، دستور کارش چیزی است در باره این که کمونیستها چطور کار میکنند؟ نه اینکه برنامه‌شان چیست و اعتقاداتشان کدام است؟ فکر میکردیم اینها را تثبیت

کرده ایم. سؤال این بود که کار کمونیستی چیست؟ کنگره ای بود معطوف به کار کمونیستی. میخوام بگویم یک عده ای نظر داشتند که فردائی که حزب کمونیست ایران ساخته میشود این حزب باید چگونه کار کند. یکی دو سال طول کشید تا این ایده‌ها خود را نشان دادند. بصورت این که هدف ما از تشکیل این حزب چه بود؟ حزب تشکیل شد، رادیو دارد، امکانات دارد، نیروی مسلح دارد، به قطعی تبدیل شده که میتواند به آدم‌ها امید بدهد و به آن جذب میشوند. حالا باید چکار کرد؟

برای عده ای حزب کمونیست ایران پاسخ یک بن بست بود. بن بست که از فشار جمهوری اسلامی و بنظر من از پایان افق برگشتن مساحانه به شهر در کردستان ایران ناشی میشد. تشکیلات کومه له بمعنی وسیع کلمه در انقلاب شکل گرفت. من خیلیها را یادم هست، و صورتشان را در حین گفتن این جمله یادم هست که "به ما گفتند میرویم کوه برمیگردیم شهرها را میگیریم. یک بار اینطور شد دفعه دیگر هم همینطور خواهد شد. نشد... گفتند باید بایستیم تا انقلاب دمکراتیک و حالا اتحاد مبارزان کمونیست آمده و میگوید باید تا انقلاب سوسیالیستی سر این کوه‌ها بنشینیم." یعنی انقلاب سوسیالیستی و برنامه حزب به واکنشی تبدیل شده بود که میتوانستی به مردم بزنی تا آنها در صحنه بمانند. اگر شما به نامه عبدالله مهدی به من که چرا حزب را تشکیل نمیدهد و در آن نظرات من در مورد تشکیل حزب را نقد کرده بود - نامه‌ای که قبل از تشکیل حزب و در اواخر وجود مناطق آزاد نوشته شد و به اسم نامه‌ی شیرکو معروف شد - دقت کنید، میگوید اگر این کار را نکنیم نابود میشویم. باید جلو برویم. نمیتوانیم دوام بیاوریم و باید حزب را تشکیل بدهیم. سعید یزدیان برای ملاقات مهدی از شهر آمده بود میدانست فضا چیست. به این نتیجه رسیدند که باید حزب را تشکیل دهیم و این حرفهای اکونومیستی منصور حکمت که

بحران و انشعاب در کومه ...

بخشی از کارگران باید با ما بیایند و یا رهبران عملی کارگری بعضا باید با ما باشند مانع حزب است. من در مقابل آن بحث رهبران عملی بدست عقب نشستم. به این امید که آوردن طبقه کارگر را در دستور حزب میگذاریم و بحث کادرها را مطرح کردم که باشد این حزب را تشکیل بدهیم اما حزب جمع عددی هرکس در این کوهها ساکن است نیست. بگوئیم که این حزب یک عده کادر است که یک برنامه عمل کمونیستی را دارند و میخواهند انجام دهند. جدال از آنجا شروع شد. اینکه حزب کمونیست ایران سایبانی است که در هوای طوفانی زیر آن میایستیم یا اینکه برنامه‌ای است برای کار سیاسی. همه جور آدمی در آن تشکیلات بود. جریانی که میگفت حزب کمونیست نباید تشکیل شود همان موقع وجود داشت.

بگذارید تجربه ای را برایتان بگویم. در کنگره سوم کومه‌له سه نفر میهمان داشتند. عزالدین حسینی، جلال طالبانی و من. به هرکدام از ما یک نوبت وقت دادند که صحبت کنیم. عبدالله مهندی هم صحبت کرد. من رفته بودم که برنامه حزب کمونیست ایران را بتصویب برسانیم. پیشنویس را نوشته بودیم. رفته بودم تا سعی کنم کومه‌له با اتحاد مبارزان روی این خط حزب تشکیل بدهد. من از تشکیل حزب دفاع کردم. عبدالله مهندی هم آن موقع این کار را کرد. ولی دو میهمان دیگر چشم نداشتند این پروسه را ببینند. دو میهمان دیگر تمام زندگیشان این بود. میگفتند چکار دارید میکنید؟ شما کردها همه چیز را در طبق اخلاص گذاشته‌اید و این فارسها معلوم نیست کی هستند؟ کسی نیستند. خوب اگر هر کس همه موجودیت سیاسیش را پشت سر بگذارد و با یک ساک به کردستان برود، آنجا کسی نیست. اگر دوسال صبر میکرد میدید که کسانی که کسی نیستند و با یک پیراهن به کردستان آمده‌اند، همه سازمان آنها را باخودشان برداشتند رفتند. پس لابد کسی بودند. شاید

بعدا البته تشکیل حزب را به رأی گذاشت. یک عده کمی هم رأی منفی دادند. نمیخواستند تشکیل شود. در نتیجه چیزی که میبینیم جریانی است که از موضع ناسیونالیسم گرد مخالف تشکیل حزب کمونیست ایران بود. حزب دمکرات هم جزو نیروهائی بود که نمیخواست این حزب تشکیل شود. بگذارید چند جمله از آن دوران بگویم. آن موقع حزب دمکرات در شورای ملی مقاومت بود. من دفاعیاتی که گرایش ناسیونالیستی از حضورش در حزب میکرد را یادم هست. میگفتند دمکرات رفته با شورای ملی مقاومت ما هم رفته ایم با حزب کمونیست ایران.

وقتی حزب تشکیل شد عبدالله مهندی، دبیر کل حزب، برای همه سخنرانی کرد که اتفاق مهمی نیفتاده است. ببینید من دبیر کل حزب هستم و ببینید که کومه‌له بیشتر اعضای این تشکیلات را تشکیل میدهد. داشت به یک بدبینی جواب میداد. داشت در دل خودش به یک تعرض ناسیونالیستی جواب میداد که در مقابلش زیاد احساس اطمینان نمیکرد. فکر نمیکرد میتواند تاب بیاورد. مجبور بود بگوید ببینید چیزی عوض نشده. این جریان ناسیونالیستی آن موقع وجود داشت و با تشکیل حزب هم به حزب پیوست. یکی دو نفرشان رفتند که شدند رهبری حزب دمکرات. اگر عبدالله مهندی نامی آن موقع این کار را کرده بود بطریق اولی رهبری حزب دمکرات بود. یکی از خطوط تبلیغاتی حزب دمکرات علیه حزب کمونیست و کومه‌له اتفاقا همین خط بود. تمام احزاب و گروههای چپ ایران میگفتند این حزب نباید تشکیل شود، پوشالی است، من در آوردی است و غیره و غیره. یک عده ای هم همانطور که گفتم حزب را برای این میخواستند که تشکیلاتشان را نگهدارند. اگر حزب نمیداشتیم در مقابل حمله ارتش و به اصطلاح "روزه توانین" آسیب پذیر میشدند. فکر میکردند که با حزب صاحب یک

سر در بزرگتر میشویم که میتوان با روحیه و اعتماد بنفس در آن ماند و فعالیت کرد. حزب را میخواستند برای تشکیلات داری. تشکیلات داری آن روی سکه نداشتن استراتژی طبقاتی است. در متن تحول صبر میکند. صبر میکند تا تحول بعدی او را از این مخزن بیرون بیاورد. تشکیلات داری این بود: مقاومت کنیم، نیرو از دست ندهیم، پول از دست ندهیم، منطقه از دست ندهیم، چهره از دست ندهیم، باقیمانده هم هستند. بالاخره جمهوری اسلامی ابداً که نیست. میمانیم تا وقتی که گشایشی بوجود بیاید. و بالاخره یک خط وجود داشت که کمونیسم را برای فعالیت کمونیستی میخواست. حزب کمونیست کارگری امتداد این خط است. کتاب خیلی خوبی که در این مورد هست کتابی است تحت عنوان "درباره فعالیت حزب در کردستان - اسنادی از مباحثات درونی حزب کمونیست ایران" از انتشارات کانون کمونیسم کارگری، که متعلق به همان دوره است. حتماً سعی کنید آنرا بخوانید. تمام این پروسه‌ای که گفتم را به تفصیل و با جزئیات توضیح میدهد که چه گرایشی چه فکر میکرد و چرا کار به اینجا کشید.

بعد از تشکیل حزب و به اصطلاح ماه عسل آن، واگرایی این گرایشها شروع شد. تا مدتی ما حرفمان را بطور کلی بعنوان حزب میزدیم. من هر سخنرانی در کنگره کردم گفته‌ام "نظر ما این است"، "حزب اینطور میگوید"، "دفتر سیاسی چنین میگوید"، "به اعتقاد ما ..."، "خط ما میگوید..." و غیره. این وضع تا کنگره دوم حزب کمونیست ایران هم همینطور است. در بحث کنگره دوم حزب کمونیست ایران اگر دقت کنید این اختلاف را میبینید. ولی همچنان من آنجا بعنوان نماینده افکار عمومی "بالا" شرکت کردم. در صورتیکه واقعیت این نبود. قبل از اینکه به کنگره برویم من در دفتر سیاسی گفتم که این وضع برای ما زندگی نمیشود. من حرف دارم. حزب باید برود روی خط دیگری کار کند. وضع فعلی را ادامه دادن و کاری

بحران و انشعاب در کومه ...

نکردن و پاسیویتی و بی خطی ای که ما داریم و فقط تشکیلات را نگاه میداریم را من قبول ندارم. من حرف دارم که حرفهایم بعدا این چیزی شد که میبینید. گفتند "خوب بیا برو بگو". اما در سنت آن موقع همه با هم رفیق بودیم و این حرفها را به اسم حرف همه گفتیم. البته همه هم اتوماتیک قبول کردند و همه هم کمونیست کارگری شدند. ولی بطور واقعی این شکافها شروع به باز شدن میکنند.

یک جهت اساسی قضیه جهت گیری به طرف طبقه کارگر و کمونیسم است. کمونیسم و طبقه کارگر رکن هائی است که خط ما را متمایز میکرد. می گفتیم: "ما می خواهیم کار کمونیستی کنیم"، "ما می خواهیم با طبقه کارگر کار کنیم"، "کارگران در شهر ند"، "بنابراین جنبش ما جنبش شهری است" و غیره. و این در تناقض قرار میگرفت با دیدگاههای مسلط. برای مثال با دیدگاههای سبک کاری کومه له در تناقض قرار میگرفت. با طرز تفکرهای انحلال طلبانه و شکست طلبانه ای که میگفتند دوره، دوره افول است و باید فکر دیگری کرد در تناقض قرار میگرفت. این واگرایی به تدریج زیاد میشود، عمیق میشود و به اختلافات فاحشی در حزب کمونیست ایران تبدیل میشود. حتی قبل از بحران شوروی و قبل از اینکه بلوک شرق سقوط کند. حزب کمونیست ایران بدلیل این مباحثه درونی دچار یک تنش داخلی است و این سه خط را در آن میبینیم. خط ناسیونالیستی گرد عملا لال میشود تا این آخر که عبدالله مهدی گروهش را تشکیل میدهد. یعنی تا ایجاد سازمان زحمتکشان، خط ناسیونالیستی گرد، بجز در دوره کوتاهی که جلال طالبانی و جرج بوش سلیمانیه را فتح میکنند، ساکت است، گوش میدهد و هیچ نمیگوید. تحریک میکند، دروغ میگوید، پشت پا میگیرد، ترور شخصیت میکند، آیه یأس میخواند. ولی هیچ جا نمایاد عقیده اش را بگوید. نمایاد بگوید فدرالیسم، خود مختاری،

رفته در اولی مانده است. محمد شافعی فکر میکرد در گرایش سومی است الان در اولی است، فاروق بابامیری هم همینطور. شاید باید سرمان را ببندیم پائین چون گرایش سوم بیشتر به اینها نیرو دادند تا گرایش دوم! این واقعیات گرایشات و جدائی هائی است که بوجود آمد. حتی قبل از سقوط شوروی و بحران بلوک شرق این جدائی ها عمیق شد. نمیدانم چقدر بحثهای آن دوره را تعقیب کرده اید اما این را میشد در کنگره سوم دید، در پلنوم سیزدهم دید، در پلنوم چهاردهم میشود این را دید، در پلنوم پانزدهم میشود دید و در پلنوم شانزدهم و بعد در ماجراهای جنگ خلیج و بحران در کردستان عراق. به روشنی میشد این جریانها را دید. باعث شد که برای مثال بعد از کنگره سوم من خودم را کاندید دفتر سیاسی نکردم. گفتم من دنبال عقاید خودم میروم. کنگره سوم حزب کنگره ای بود که از موضع خط ۲ و با کمک خط ۱ به این ندا که انقلابیگری و جنبش داخل را میآوریم سر ما ریختند. در کنگره سوم دست بالا را همین خطی داشت که امروز کومه له را در دست دارد. شش هفت ماه بعد، بحث کمونیسم کارگری از بیرون کمیته مرکزی، از بیرون انتخابات و از بیرون کنگره ورق را دوباره برگرداند. به فاصله یکسال بعد، بعد از پلنوم شانزدهم، رهبری کومه له در دست چپ است. خط چپ میگوید سیاست درست این است و سیاستهای خط ۱ و ۲ اشتباه بوده و طرفدار کنگره شش کومه له است که مصوبات خط چپ را تصویب کرده است.

۲- فاکتورهای سیاسی اجتماعی:

ختم جنگ ایران و عراق، جنگ خلیج، فروپاشی شوروی، سرنوشت ناسیونالیسم درون کومه له در محدوده شکافهای منطقه ای، معضل "دیپلوماسی" با دولت عراق، به قدرت رسیدن احزاب ناسیونالیستی در کردستان

عراق ...

چند نکته می خواهم در رابطه به فاصله کنگره ششم کومه له تا کنگره سوم حزب یعنی از سال ۱۹۸۶ تا ۱۹۸۷، بگویم. در این فاصله اتفاقات جالبی افتاد. کنگره شش کومه له کنگره ای بود که کومه له روی یک خط چپ رفت. اسناد آن کنگره را من نوشتم. استراتژی حزب در کردستان، ملاحظاتی بر فعالیت نظامی حزب در کردستان، آتش بس یک جانبه با حزب دمکرات. اینها خط من بودند. من رفتم داخل اینها را مطرح کردم. خوشبختانه ابراهیم عزیزاده روی این خط بود. عبدالله مهدی با این بحثها مخالفت کرد، منتع بود، آن وقتها منتع معیش مخالفت بود، همینطور چند نفر دیگر در کمیته مرکزی. این عده این بحثها، از تحلیلان از حزب دمکرات تا آتش بس یک جانبه، را قبول نداشتند.

کنگره شش این خط را به بحث گذاشت. البته در این فاصله اردوگاهها بمباران شد و من نتوانستم در آن کنگره شرکت کنم. مصوبات خط چپ در کنگره تصویب میشود. از فاصله کنگره شش کومه له، که ظاهرا یک خط چپ در کومه له تثبیت میشود، تا کنگره سوم حزب که عملا چپ را در بالای حزب ریشه کن میکنند چه اتفاقی افتاد؟ اتفاقی که افتاد خاتمه جنگ ایران و عراق و همچنین ضربات مرکبار نظامی بود که ما خوردیم و فضائی که غالب شد فضای یأس بود. فضای این که دارند از ما قربانی میگیرند، فضای اینکه داریم نابود میشویم، و فضای "حالا بحث بحث روحیه است" و باید روحیه ها را بالا برد. وقتی جنگ ختم شد ما در پلنوم کمیته مرکزی حزب قطعنامه ای تصویب کردیم که باید از وابستگی به عراق کم کرد. سعی کنیم هم در خارج و هم در داخل روی پای خودمان بایستیم. خطی که تشکیلات داری میکرد، و همچنین خط ملی، عراق را تنها راه نجات و بقاء میدانستند. تحریکاتی که این خط بر سر اینکه "اینها می خواهند رابطه عراق با کومه له را

بحران و انشعاب در کومه ...

بهم بزنند" شروع کرد دیدنی بود. در فاصله کنگره ششم کومه له تا کنگره سوم حزب، فضا برگشت چون تشکیلات زیر منگنه فیزیکی، مالی، مادی، بی‌افقی آتی و غیره قرار گرفت. رفتند ببینند که منبع روحیه دادن به کسانی که بدون افق با یک تفنگ و با کمر درد قرار است در کوه و تپه‌ها منتظر بشوند چیست؟ کمونیسم به چنین کسی هیچ روحیه‌ای نمیتواند بدهد. اگر قرار است شما نوک کوهی بنشینید و دل خوش کنید که بزودی به شهر برمیگردید باید بروید از سنت‌های سیاسی دیگران استفاده کنید. و این کار را کردند. در ظرف شش هفته ماه چنان ناسیونالیسم، تشکیلات پرستی، عرق کومه‌له و زنده باد داخل بالا گرفت که وقتی در کنگره سوم حزب آن آدمها را میدیدی دیگر آنها را نمیشناختی. حتی جواب سلامت را نمیدادند. محاکمه ات کرده بودند و حکمت را داده بودند و اجرا کرده بودند و به کنگره آمده بودند. در کنگره سوم خط ما شکست خورد. اگر اسناد کنگره را بخوانید میبینید که گفتیم این کارها فایده ندارد. قاچ زین را بچسبیم راه نیست. آن کنگره، کنگره شکست چپ بود و دوره بعد از آن ما دیگر بحثمان را به عنوان کمیته مرکزی دنبال نکردیم. به عنوان خودمان حرف زدیم. و باقی ماجرا را میدانید.

بحران خلیج و بعد سقوط شوروی اتفاقات مهمی بود. به همین دلیل است که میگویم اشخاص مهم نیستند. شما مسأله‌ای مثل سقوط بلوک شرق را در مقابل سازمانی در یونان قرار بدهید، منشعب میشوند. مائوتسه تونگ با استالین سر پول دعویاشان میشد دو شاخه مهم در کمونیسم بین‌المللی بوجود میامد، چه برسد که بلوک مربوطه تمام شود. ریگانیست‌ها و تاجریست‌ها هجوم بردند و هم چیز را غارت کردند. معلوم است که یک حزب کمونیست در این سر دنیا تأثیر میپذیرد. اگر شما بروید بحثهای این دوره را بخوانید متوجه میشوید که تمام بحث ما این

است که با این ترکیب ائتلافی از نیروهای اجتماعی و سیاسی مختلف ما نمیتوانیم به این مهلکه برویم. باید فکری کرد. باید برویم در مقابل سقوط بلوک شرق و جنگ آمریکا با عراق، در شرایطی که بسختی میشد نفس کشید، بایستیم و حرف بزنیم. ما نمیتوانیم با عده‌ای که اکنون معلوم میشود که خودمختاری، فدرالیسم، مرگ بر کمونیسم و ما "گردها صادقیم" ارکان ایدئولوژیکش را تشکیل میدهد به چنین مهلکه‌ای برویم. اصلا قبل از اینکه ما این حرف را بزنیم و قبل از اینکه مسأله جدی بشود علیه ما شورش کردند. ما شکستمان دادیم. بار دوم که شورششان شروع شد ما تصمیم گرفتیم که از حزب بیرون برویم. ما یک بار خط ناسیونالیستی در تشکیلات کردستان را شکست دادیم. عقیش راندم و تشکیلات را از دستش درآوردیم. وقتی دفعه دوم جلال طالبانی پرچم ملی‌گرایی را در سلیمانیه به اهتزاز در آورد و معلوم شد که چه بهشتی در مقابل ناسیونالیسم گرد باز شده و مارکسیسم هم در صحنه جهانی وضعیت خراب است، صحنه چرخیده به این که اصلا چرا باید مارکسیست بود؟ لنین هرچه گفته که گفته، زنده باد واقعیت شیرین عینی و... و با این افق رفتند. اینجا دیگر نگاه داشتن حزب کمونیست اشتباه و خود گول زدن بود. ما تصمیم گرفتیم حزب کمونیست را ترک کنیم.

سقوط شرق مارکسیسم را از چشم انداخت. شرق مارکسیست نبود ولی سقوط شرق مارکسیست را از چشم همه انداخت. علت اینکه یک عده در کردستان به حرف کسانی از تهران ظاهرا با یک لا پیراهن به کردستان آمده‌اند گوش میدادند این بود که فکر میکردند کمونیست هستند. کمونیست هنوز جذبه داشت. وقتی کمونیست جذبه نداشت به راحتی میشد علیه منصور حکمت که تا دیروز پایش را از ماشین بیرون نگذاشته دورش جمع میشدند، مزخرف گفت و فحش داد. به راحتی میشد این کار را کرد.

اگر کمونیسم مطرح نیست این آدم و کسانی که خودشان را با کمونیسم تداعی میکنند چه ارزشی دارند؟ کودتای خزنده‌ای، که رهبرانش را الان در این سازمان زحمتکشان میبینیم، را شروع کردند، کودتای خزنده‌ای که اینها بر سر مسأله جلال طالبانی و قضیه سلیمانیه شروع کردند ما را متقاعد کرد که باید برویم. من با خودم فکر کردم که این روند دوم را دیگر ما میبازیم. روند اول را بردیم چون مقررات بازی معلوم بود. حزب کمونیست ایران را بدون ما نمیتوان نگاه داشت پس کودتا کننده باید عقب برود. اما جمهوری خودمختار در سلیمانیه را نه تنها بدون ما میتوان نگاه داشت بلکه برای اینکار احتمالا باید از روی نعلش ما هم رد شوند و این بار احتمالا میشوند. تعرض اول تعرض تشکیلاتچی‌ها بود اما تعرض دوم حمله اینها ها نبود، تعرض خط یک، یعنی ناسیونالیستها، بود. اگر به نوشته‌های عبدالله مهدی در آن دوره نگاه کنید گذار از عرض سالن و رفتن از این کمپ به کمپ مقابل را میشود دید و کار امروزشان چیزی بیشتر از وفاداری به خطشان نیست. در نتیجه در بحران دوم، در شرایطی که چائوشسکو را بردند و یک روزه کشتند، در شرایطی که اگر میگفتی کمونیست هشتم صاحب خانه اجاره را فسخ میکرد، در آن شرایط وقتی ناسیونالیستها به ما حمله کردند، با اینکه در تشکیلات ابدا کمیت بالائی نداشتند، با اینکه تمام اهرمهای تشکیلاتی دست ما بود، با اینکه تمام هویت و مهر و امضای تشکیلات ما بودیم، همه را گذاشتیم و رفتیم. توضیح میدهم که چرا در پرتو اتفاقاتی که امروز دارد میافتد، این کار فوق‌العاده درستی بود. به هر حال میخواستیم بگویم حزب کمونیست ایران در یک پروسه مادی تاریخی و به دلیل اوضاع سیاسی و به دلیل اختلافات طبقاتی و جنبشی موجود در آن تجزیه شد. قرار نبود که تا حالا پای صحبت آقای ایلخانی زاده

بنشینیم. حتی اگر شوروی هم سقوط نمیکرد و جرج بوش سلیمانیه را دست جلال طالبانی نمیداد ما نمیتوانستیم که تا حالا پای صحبت کسی ننشسته باشیم که فدرالیسم میخاود. دعواش با ما سر خود بحث فدرالیسم شروع میشد. در بحث دموکراسی دعواش با ما شروع میشد. در بحث حق تعیین سرنوشت دعواش با ما شروع میشد. در بحث زن دعواش با ما شروع میشد. در بحث انقلاب فرهنگی در ایران و در بحث جباریان دعواش با ما شروع میشد. و اینطور شد. در تک تک این مراحل عده‌ای از ما جدا شدند. در نتیجه، این پروسه بدلیل سیاسی اجتناب ناپذیر بود. این آدمهایی که در آن پروسه شرکت کردند، حتی کسانی که من سر سوزنی برای عقایدشان احترام قائل نیستم، یک سر و گردن از چپهای دور و بر خودشان بلندتر بودند. هیچکدام آدمهای حقیر و کوچکی نبودند. همه کارهای بزرگی کرده بودند و از هم جدا شدند هم به خاطر این نبود که کسی کلک زده اینطور نبود. آدم های بزرگی بودند در پروسه بزرگی شرکت کردند و در مقابل نتایج آن پروسه از هم جدا شدند. این آدمها سه یا چهار سازمان مختلف درست کردند و اگر امروز اروند آبراهامیان بخاود تفاوتهایشان را توضیح دهد به دقت در یک صفحه میتواند این کار را بکند. امروز اگر کسی بخاود این پروسه را تحلیل کند اینکار را به شیوه سیاسی انجام میدهد. چپ، راست، مرکز، ملی‌گرایی گرد و غیره را نشان میدهد. اینها خطوطی هستند که معنی داشتند، از هم جدا شدند. نه بخاطر گرد بودن و فارس بودنشان، و به این ترتیب صادق و ناصادق بودنشان، نه بخاطر این که عده‌ای زود رفتند، چپ روی کردند، با لحن بدی حرف زدند، کتابی را از اسناد منتشر کردند، خوش رفتاری نکردند و غیره. بخاطر اینکه ما که سهل است حتی اگر حزب بلشویک هم با چنین اتفاق جهانی روبرو شده بود به هشتاد و پنج فرقه تقسیم میشدند. همه شدند. چه واکنشی ممکن بود به ما زده باشند که در مقابل ظهور دوی خرداد، پایان جنگ

بحران و انشعاب در کومه ...

ایران و عراق، فتح کردستان توسط نیروهای جمهوری اسلامی، سقوط بلوک شرق، جنگ آمریکا و عراق، بقدرت رسیدن ناسیونالیسم کرد در کردستان عراق، از جایمان تکان نخوریم و کماکان با هم عکس بیندازیم؟ این عملی نبود. گرایشات مختلفی بودند. سندش هم این است که الان چهار حزب از آن بیرون آمده که زمین تا آسمان با هم فرق میکنند.

۳- زمینه های عینی تشکیل سازمان زحمتکشان:

ضعف رهبری ناسیونالیسم کرد، دوی خرداد، بیتفاوتی رهبری کومه‌له

تشکیل سازمان زحمتکشان کاری است که اگر ناسیونالیسم قدرتش را داشت میبایست بیست سال، پانزده سال، یا ده سال پیش میکرد. چرا ناسیونالیسم کرد موجود در آن سازمان مجبور شد بیست سال صبر کند که به این نقطه برسد؟ این سؤالی است که میخواهم کمی روی آن مکتب کنم که به نظر من صحت شیوه برخورد ما به این جریان را بیشتر از هر چیز نشان میدهد.

هنگام جدائی بعضی از رفقا به ما میگفتند که ما اکثریت قاطع هستیم چرا حزب کمونیست ایران را ترک میکنیم؟ چرا اسم و رسم و رادیو و تسلیحات و پول و همه چیز را برایشان میگذاریم و میرویم؟ چرا این کار را میکنیم؟ بحث من این بود که این جدالی است که در شرایط فعلی نباید به آن وارد شویم. گفتم به نظر من فعلا کمونیست گشایان است، ناسیونالیسم در کردستان عراق قدرت را بدست گرفته است، پول و اسلحه را در اختیار دارد، دروه آنتی کمونیسم است، آنوقت قرار است ما برویم از یک موضع اساسنامه‌ای جلوی این موج بایستیم و جوابگو باشیم؟ اگر ما آن موقع دست به تسویه راست در حزب کمونیست ایران میزدیم همین کاری را میکردند که امروز

در جدائی بود. گفتیم این سازمان مال شما، همه چیزش مال شما و اصلا حزب خودتان است آنرا اداره کنید. قول دادند که میروند روی خط ما اداره اش میکنند. اگر اسناد آن دوره را نگاه کنید، در پلنوم حزب قسم میخورند و میگویند اینها به بنیادهای افکار خودشان پشت کردند و ما میرویم کمونیسم کارگری را پیاده میکنیم. اینها ما را تضعیف کردند اما ما حزب را بازسازی میکنیم و حزب پرافتخار کمونیست ایران را پیش میبریم. گفتیم زنده باشید اگر این کار را بکنید ما مخلص شما هستیم. عبدالله مهندی سعی کرد از همان موقع ادبیات آلترناتیو آن سازمان را درست کند. در نشریه شان شروع کرد درباره اینکه کمونیسم چیست، دموکراسی چیست، شوروی چیست و غیره نوشتن. سعی کرد یک روایتی که بر اساس آن بشود عکس ما را لاک زد را بدست بدهد. عکس هیأت رئیسه کنگره موسس را نشان داد و گفت این عبدالله مهندی است و این هم ابراهیم عزیززاده و این وسط نمیدانیم چرا یک کانگرو ایستاده است!! سعی کرد عکسهای ما را لاک بزند و بجای آن کانگرو بکشد. شش هفت ماه سعی کردند دیدند نمیشود. حزب کمونیست ایران بالماسکه نیست. یک پدیده واقعی است، ایده ها واقعی هستند، کمونیسم واقعی است، آدمها واقعی هستند، فکر میکنند، خط دارند، تاریخی دارند، تاریخ واقعی است و حافظه تاریخی معنی دارد. شما نمیتواند یک نشریه در تیراژ هفتصد نسخه در بیاروید و بعد با دو مطلب راجع به دموکراسی، تکه های دست اول یا اریژینالی که منصور حکمت یا ایکس و وای گفته اند را کنار بگذارید و باقیش را از اقتصاد نوشین و "تاریخ مختصر" سر هم جمع کنی و برای تحبیب چپ باقی مانده بگوئی این حرفهای مستقل من است و انتظار داشته باشی که آن جنبش و آن خط منسجم بشود. تنها موضع واقعی برای بازسازی کومه له بعد از ما موضعی بود که امروز عبدالله مهندی گرفته است. تنها موضع

واقعی، از نظر تاریخی، برای بازسازی یک سازمان در مقابل ما بنام کومه‌له این بود که علیه کل تجربه آنرا فرموله کنی. نمیتوانید بروید آن تجربه را نگاه دارید و بگویند که من آنرا درست میکنم و اینها که آن را ساختند هیچ نیستند. خیلی جالب است که وقتی ما رفتیم جریانات چپ دیگر کاری نداشتند که اینها برنامه شان چیست و جملاتشان چیست. قبولشان کردند. با آغوش باز قبولشان کردند. با اینکه اینها مهر و امضا و همه امکانات تشکیلات و مسئولیت پلیمیکهای قبلی با چپ را داشتند. از نظر فرمال آنها به راه کارگر بد گفته بودند، آنها با دمکرات جنگ کرده بودند. اما دمکرات فهمید که گویا جنگش را با ما کرده است.

راه کارگر فهمید که گویا اختلافش با ما بوده، اتحاد چپ کارگری و همه ملی- اسلامی های خارج کشور فهمیدند که کسانی که در حزب کمونیست مانده اند آدم های خوبی هستند و میشود با آنها کنار آمد و همه گفتند که حزب کمونیست ایران که ما چشم نداشتیم ببینیمش، رفت. این پدیده ای که باقی مانده، درست است که اسمش حزب کمونیست است، اما از خودمان است. میشود با آنها کنار آمد. و یا بقول خود ابراهیم عزیززاده گفتند اینها خلق کردند، برویم به آنها آوانس بدهیم. اینها دوباره خلق گرد شدند و برای پیوستن به جبهه از آنها دعوت شد. وقتی عبدالله مهندی میگوید من رفته‌ام و تفنگ اتحادیه مهنی کردستان عراق را روی گردن کومه‌له گذاشته‌ام که پنجاه- پنجاه در کمیته مرکزی شریک شوم و کومه‌له میگوید نه، کسی نمیگوید که این کار مثل هواپیما ربانی است. وقتی منشعبین حزب دمکرات جدا شدند ما گفتیم حزب دمکرات، حزب دمکرات است و منشعبینش هم منشعبین ما حاضر نیستیم به منشعبین از حزب دمکرات بگوئیم حزب دمکرات. حتی اگر آمده با ما صلح کند. حزب دمکرات آنهایی هستند که آنجا نشسته اند و کنگره قانونیشان را برگزار میکنند. ولی چون از نظر این چپ اینها خلق کرد تلقی میشوند و فرار نیست کسی بگوید بالای

بحران و انشعاب در کومه ...

چشمشان ابروست و همه باید با آنها وصلت و وحدت کنند، کسی نمیگوید که آخر چپ معیارهایی دارد و شما یا باید در کنگره سازمانتان رأی بیاورید و یا انشعاب کنید. کمیته مرکزی را با من پنجاه - پنجاه تقسیم کنید و گرنه اله و بله میکنم یعنی چه؟ چطور اسم خودت را کومه‌له میگذاری؟ طوری شده که طرف از کومه‌له بیرون رفته و اسم خودش را گذاشته کومه‌له و با رادیو فرانسه مصاحبه میکند و وقتی کومه‌له میپرسد چرا بنام دبیر کل کومه‌له حرف میزنید؟ جواب میدهد ساکت! تو اصلا کی هستی که در کار کومه‌له دخالت میکنی؟ این فضائی است که در آن میایند و با اینها دست میدهند و نزدیکی میکنند. چون ما رفته‌ایم.

تمام آن نفرت، تمام آن چپ‌ستیزی و تمام آن ترور شخصیت‌ها و تمام آن هیاهو برای این بود که خط ما در آن حزب حاکم بود و خود ما آنجا بودیم، و وقتی رفتیم حزب کمونیست ایران رفت. ما مهر و امضا را گذاشتیم چون نمیخواستیم به یک جنگ نابرابر و زودرس با نیروهای برویم که در فضای سیاسی و اجتماعی آن دوره دست بالا را داشتند. کم بودند و در کنگره نمیتوانستند ۱۵ نفر را با خودشان ببرند. اگر ما به کنگره چهار میرفتیم همین بلایی سر عبدالله مهدی می‌آمد که در کنگره خودشان سرش آمد: انتخاب نمیشد و رأی نمی‌آورد، اگر ما توصیه‌اش نمی‌کردیم. ولی ما طوری رفتیم که وقتی در پلنوم بیست و یکم گفتیم که ما داریم میرویم و من خودم را برای رهبری آن تشکیلات کاندید کردم، همه آنها، از جمله آقایان مهدی، علیزاده و بابامیری به من رأی دادند. این تصمیمات در نشریه کمونیست چاپ شده است. طوری رفتیم که به کسی که اعلام کرده دارد می‌رود رأی میدهند که تا وقتی که هست در رأس تشکیلات باشد. عبدالله مهدی در آن پلنوم، چهار رأی آورد، من همه رأی‌ها را آوردم. خود آقای مهدی به من رأی داده که در موقع انشعاب

نمیخواهیم بکنیم. دقیقا دارد همان انتقادی را به خط مرکز میکند که ما آن موقع میکردیم: کاری نمیخواهد بکند و فقط صبر میکند. گفتیم جامعه دگرگون شد کاری بکنید. دقیقا خط مرکز را دارد باهمان تبیین می‌کوبد که ما می‌کوبیدیم و میگفتیم که این خط افق فعالیت سیاسی ندارد. وقتی حزب کمونیست تشکیل شد دیگر نشسته و دارد صبر میکند. اما عبدالله مهدی و دوستانش دیگر نمیتوانند صبر کنند. مملکت دارد شلوغ میشود، جامعه دارد قطبی میشود، در باز شده و هزار و یک امکان بوجود آمده و روی ایندولوزی کومه‌له نمیشود چیزی را تکان داد. مهدی ده سال سعی کرد خط خودش را حاکم کند نتوانست، نیرویش را برداشت و بیرون رفت. این اتفاقی است که افتاده است.

در نتیجه سازمان زحمتکشان تشکلی است که ایجادش بعد از سالها بدلیل مختلفی مقدور شده و به همین دلایل مختلف از نظر سیاسی پدیده ضعیفی است. من این دلایل را در نوشته‌ای که در نشریه هفتگی داشتم شمردم. حزب دمکرات در بحران است. اگر حزب دمکرات در بحران نباشد ناسیونالیسم می‌رود عضو حزب دمکرات میشود. ممکن است دو نفر هم عضو نشوند ولی بطور کلی جامعه پرچم ناسیونالیسم بلند است و به آن می‌پیوندند. بحران حزب دمکرات است اجازه میدهد "بروسکه" این را بگوید، ناصر رزازی آن را بگوید و عبدالله مهدی حرف بزند و غیره. اگر این بحران نبود هژمونی در حزب دمکرات بود. اگر الان قاسملونی بود که تصویر بزرگ حزب دمکرات را جلوی جامعه گرد ناسیونالیست داخل و خارج نگه داشته بود، این محافل فوئش گروه فشار روی حزب دمکرات میشدند. میرفتند شرایطشان را برای وحدت به حزب دمکرات بگویند. حزب دمکرات در بحران است و خواش برده است. یک حزب نهادی در جامعه است اما کاری نمیکند. کسی حزب دمکرات را در

زندگیش نمی‌بیند. از یک طرف حزب دمکرات در رابطه با ناسیونالیستهای خارج کاری نمیکند، از طرف دیگر در داخل دارند جنبش دو خردادی درست میکنند، که بنظر من دو خرداد در کردستان یعنی حزب دمکرات، اما رهبری حزب دمکرات از روی بیمایگی این را نمی‌فهمد و علیه آن موضع گرفته است. حزب دمکرات شروع کرده نهضت دوم خردادی در کردستان را محکوم کردن در حالی که عملا رفقای خودش هستند. در هر صورت حزب دمکرات رهبری بی‌کفایت و ناتوانی دارد، بی‌افق است و در نتیجه ناسیونالیستها ول شده‌اند. اگر یکی بیاید و سوت بزند که "شام حاضر است" همه اینها به حزب دمکرات برمیگردند. باید چنین رهبری در حزب دمکرات عروج کند.

فاکتور دوم رشد کمونیسم کارگری است. اینها خیلی پیش خودشان گفتند که کمونیسم کارگری هیچ نیست و مدام این را در این ده سال تکرار کردند که اینها هیچ نیستند. اما حتما گزارشهای داخل بدستشان می‌رسد، حتما میدانند داستان چیست، و این که در صحنه داخلی کردستان باید روبروی حزب کمونیست کارگری بایستند. جواب حزب کمونیست کارگری را با خط پاسیو کومه‌له نمیشود داد. باید رفت روی موضع سیستماتیک "افق سوسیالیسم" ایستاد، باید شروع به ترور شخصیت کرد، و باید شروع به دروغ گفتن کرد، و قومیت آدم‌ها را به گناهایشان تبدیل کرد. قومیتی که اینها به مردم میدهند. ما گرد هستیم و اینها فارسند. باید شروع به تحریک کردن و دروغ گفتن راجع به تاریخ کرد، باید سر این موضع ایستاد. کومه‌له جوابگوی این نبود.

بالاخره مسأله دوم خرداد یک فاکتور تعیین کننده است. گویا قرار است مذاکره بشود. "دوم خرداد آمده و قرار است مذاکره شود و ما را دعوت نمیکند". در نتیجه باید برویم و کاری کنیم که ما را دعوت کنند و پای مذاکره باشیم. اینها

بحران و انشعاب در کومه ...

کنونی انشعاب اینها را میسازد و دیگر باید بروند روی این موضع.

۴- ماهیت سیاسی سازمان زحمتکشان، رمز جدال بر سر نام "کومه‌له"

آیا این جماعت سازمان زحمتکشان نیروی هستند؟ به نظر من از نظر اجتماعی نه اما از نظر نظامی و سیاسی آری. به نظر من راه انداختن باندهای فالانژ مسلحی که بر نفرت و کاریزمای رهبریش و بر تحریک بنا شده باشد، اصلاً کاری ندارد. به ارتش رهایی بخش کوسوو نگاه کنید، به عبدالله اوجالان نگاه کنید، که تازه دارد خیلی اجتماعی‌تر کار میکند. عبدالله اوجالان پلاتفرمی که دارد در ترکیه نیروی مادی ندارد. جامعه ترکیه نمیداند بالاخره با این پدیده چکار کند. عبدالله اوجالان جوابگوی مسائل نیست اما این واقعیت مانع از آن نمیشود که اوجالان ده سال نیروی زیادی را پس و پیش کند و برود و بیاید. ارتش رهایی بخش کوسوو را اصلاً سیاه درست کرده است. اما الان نمیدانند در مقدونیه چطور از شرش خلاص شوند. به نظر من سازمان زحمتکشان میتواند دو هزار، پنج هزار یا شش هزار نفر مسلح را جمع کند و موی دماغ هر آدم متمدنی در جامعه کردستان بشود، شورا تخته کنند، فلان چیز مالیده بگویند، زیر جُلکی با همتای فارسشان در تهران گاوبندی کنند و شرایطی را به مردم کردستان حقیقه کنند، تروریسم سیاسی و نظامی سازمان بدهند. اینطور نیست که چون از نظر اجتماعی چیزی نمیشوند، چون رهبری ناسیونالیسم گرد را نمیخواهند بگیرند، چون طبقه کارگر کردستان با آنها نمیرود، در نتیجه محفل مثل "بروسکه" هستند. نه، اینطور نیست. بنظر من دستکم گرفتن جریان سازمان زحمتکشان اشتباه است. چون آگاهانه میخواهد ناسیونالیسم را به یک سطح فالانژ ارتقا بدهد و میخواهد حزب نفرت علیه چپ درست کند. حزب دمکرات با ما جنگ هم کرده است اما از روبرو که نگاهش میکنی

تصویری از اینکه ایران تحولاتی انقلابی و سرنگونی خواهانه‌ای را از سر میگذراند، ندارند. بیشتر تصور حجابیانی از پروسه سیاسی آتی در ایران دارند. که گویا قرار است یک جناح دوم خردادی بیاید و شرایط را در ایران متعارف کند و با کردها بشیند و راجع به خودمختاری حرف بزند و بهتر است اینها عقب نباشند. نشریه "خبرنامه کومه‌له" را که باز میکنی میگوید "دکتر رئیس دانا" تشریف برده‌اند این را گفته‌اند، خانم کدیور نماینده مردم آن را گفته‌اند، آقای فلانی سردبیر فلان نشریه مسلمان این را گفته و غیره. انگار اکثریت دارد حرف میزند. خبرنامه سازمان زحمتکشان از نظر موضعش در مورد اتفاقات داخل ایران تفاوتی با نشریه کار اکثریت ندارد. وگرنه چه وقت من احمد بنی احمد را به عنوان نماینده مجلس از شاه قبول کردم و با مجلس شاه را به عنوان مجلس قبول کردم که تو جمیله کدیور را بعنوان نماینده مردم قبول میکنی؟ کی ما مصباح زاده رئیس کیهان را ژورنالیست قبول کردیم که حالا قرار است آقای ایکس را در تهران ژورنالیست تعریف کنیم؟ کی هوشنگ نهاوندی را اقتصاددان دانستیم که حالا رئیس دانا را اکونومیست و اقتصاددان خطاب کنیم؟ این یک انتخاب سیاسی است، قرار گرفتن کنار آنها و رفتن در کلاس آنهاست. این موضع اکثریت است، موضع اکثریت و جریان شفیق، آذرین، رضا مقدم، امیر پیام، حسن وارث است. موضع همان کسانی است که از میان ما از پنجره بیرون افتادند. این موضع حجابیان است. از نظر سیاستشان روی ایران دیدگاه حجابیان را قبول کرده‌اند. منتهی مهندی سهم خودش را میخواهد. حجابیان هر کاری را که میخواهد بکند به شرطی که سهم اینها را بدهد. این موضعی است که اینها دارند. این فاکتورها، یعنی ضعف حزب دمکرات، رشد کمونیسم کارگری، پاسیویته کومه‌له فعلی و ناتوانیش در جوابگویی به این مسائل و بالاخره دوم خرداد و چشم انداز مذاکره، چهارچوب

سازمان را بخورد، افرادش را بخورد، محبت به آن را بخورد و غیره.

اینها نام خودشان را گذاشته‌اند کومه‌له. این یکی از سرقت‌های بزرگ سیاسی محسوب میشود. کومه‌له اسم تشکیلی بود به اسم سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران. این تشکیلات سه کنگره گرفت. کنگره اولش را نه نفر تشکیل دادند و کسانی که در جلسه انجمن مارکس درباره تاریخ شفاهی کومه‌له بودند یادشان هست که چه کنگره‌ای بود. اسنادش را ما داریم اگر بخواهند میتوانیم چاپ کنیم. کنگره دومش به اتحاد مبارزان کمونیست درود میفرستد و میگوید من چپ هستم و پوپولیسم را نقد میکند. کنگره سومش برنامه حزب کمونیست ایران را تصویب میکند و تصمیم میگیرد حزب را تشکیل بدهد. کدام یک از این کنگره‌ها وجود این سازمان را توجیه میکند؟ اینها طرفدار کدام کنگره سازمانیشان هستند؟ از اینها باید پرسید شما طرفدار کدام یک از کنگره‌های سازمان زحمتکشان هستید؟ هیچکدام؟ به چه اجازه‌ای این اسم را روی خودتان گذاشته‌اید؟ میتوانم من جگرکی بالای مغزاهام یک M بنویسم و بگویم این مک دونالد است؟! بالاخره حساب و کتاب و قانونی وجود دارد. سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان توسط کنگره هایش و نمایندگان و رهبران منتخب قانونیش به یک حزب پیوست. تازه در این مورد رفرا ندیم هم کرد و شما رأی نیاوردید. همه، از جمله خود شما، در آن حزب عضو شدند. مثل این است رفیقی که ما قبلاً میشناختیم برود سرخود اتحاد مبارزان کمونیست را تشکیل بدهد. این سازمان معلوم است چه شد. از اینجا به آنجا رفت. نمیتوانی اسم خودت را داروین بگذاری و باقی تئوریش را بگویی یا آرم کس دیگری را برداری، دست تو نیست. سازمان انقلابی زحمتکشان به حزب کمونیست ایران پیوست، قانوناً، با پای خودشان و با رأی خودشان و مطابق پروسه‌های قانونی خودشان. این بالا کشیدن یک سازمان

بحران و انشعاب در کومه ...

است. قبول داشتیم اگر میگفتی که من ایده های آن سازمان را قبول دارم. اما ایده هایش را هم که قبول نداری. آن سازمان "از کنگره یک تا کنگره دو"، نوشته شعيب زکریانی، سند هویتی اش است و پوپولیسیم رانقد کرده، گفته باید حزب تشکیل شود، به من ایراد گرفته چرا اکونومیستی مخالف تشکیل حزب هستم... بنابراین معلوم است که فقط اسمش را میخواهند.

چرا اسمش را میخواهند؟ چون اگر فردا روزنامه کیهان بنویسد که سه تن به اسامی بابامیری، ایلخانی زاده و مهدی سازمان دیگری تشکیل دادند، همه میگویند خوب که چی؟ چکار کنیم؟ مگر ظاهر خالدي تشکیل نداده؟ مگر صد نفر دیگر از کومه له چیزهای دیگری را تشکیل نداده اند؟ طرف اسمش را میخواهد و رسماً در روز روشن سرقت مسلحانه میکند. اسم را میخواهد چون خودش کسی نیست. وگرنه چه سنتی را میخواهد بیدار کند؟ به کدام سنت این کومه له دارید دست میبرید و از آن دفاع میکنید؟ دارد میگوید معروف کیلانه حق داشت، دارد میگوید جلال طالبانی حق داشت، دارد میگوید ماموستا شیخ عزالدین حق داشت، بعد بخودش میگوید کومه له. دارد به کومه له فحش میدهد اما میگوید من کومه له ام. کومه له نگفت جلال طالبانی حق داشت. کومه له نگفت معروف کیلانه حق داشت، کومه له وقتی زنده بود و آدمهای کشته نشده بودند، که الان نتوانند شهادت بدهند، اینها را نگفت. یک عده زیادی از چیزی که شما دارید خودتان را به آن میچسبانید رفته به اسم سوسیالیسم کشته شده و گفته است زنده با حزب کمونیست ایران! این دزدی است. و جالب است که کومه له نشسته است و میگوید اسم مهم نیست محتوایشان را باید نقد کرد!

اسم مهم نیست چیست؟ دارد بزرگترین هدیه تولدش را به او

یک جریان فالانژ هستند و حقانیتی در مورد نام کومه له ندارند.

۵- خودمختاری و فدرالیسم، مسأله ملی

بحث خودمختاری موضع خیلی گویائی است. ما راجع به خودمختاری نظر دادیم. گفته ایم که خود مختاری را قبول نداریم و خودمختاری بخودی خود جزو حقوق ملل نیست. ما حق تعیین سرنوشت داریم و حق تعیین سرنوشت یعنی حق جدائی. و حق جدائی یک حق یک جانبه است. در مواردی که معتقدیم جانی مسأله ملی هست، معتقدیم که ملتی که مسأله ملی اش آنقدر برجسته شده که مزاحم رشد و توسعه اش است و مزاحم خوشبختی آدمهایش شده، باید بتواند رأی بدهد و اگر خواست بطور یک جانبه جدا شود. اما بطور یکجانبه جدا شدن بدین معنی نیست که شما میتوانید بطور یک جانبه شرايطی را برای باقی ماندن بحث کنید. اگر حق جدائی را با حق طلاق مقایسه بکنید، حق خودمختاری چیزی شبیه حق تعدد زوجات میشود. یعنی اینکه من میخواهم در ایران بمانم با این حقوق. اگر میخواهید بمانید که باید بقیه هم راضی باشند. اگر میخواهی بروی، خودت میتوانی تصمیم بگیری. اما میخواهی بمانی با شرایط خودت؟ این دیگر فرق میکند. در این صورت یک عده دیگری باید بشینند و ببینند که این شرایط را از شما قبول میکنند یا نه؟ و دقیقاً برای همین مسأله است که کسی که خودمختاری میخواهد دو دقیقه بعدش فوراً میگوید اصلاً فدرالی. به او میگوئی چرا میخواهی قومیت را وارد رابطه شهروندان کنی؟ چرا باید در پاسپورت و شناسنامه بنویسیم اهل کجا؟ چرا مدرک درست میکنی که از روی لیستش فردا خودت نه، یک نفر دیگر، کمپ درست کند، گردها را یکجا بسوزاند، لرها را جای دیگر آتش بزند، بچه های ترک را جای دیگری اعدام کند؟ چرا میخواهی

هویت قومی آنها را به چشمشان بیاوری؟ چرا خودمختاری میخواهی؟ میگوید اصلاً همه را فدرالیستی کنید. هرکس برود کشور خودش را تشکیل بدهد... تهران مال کدام قوم است؟ مال کدام ملت است؟ شما کافی است بحث فدرالیسم را در ایران مطرح کنید تا تهران بیروت شود. اگر پلانفرم فدرالیسم را در ایران قبول کنند، کشور خودمختار آذربایجان تشکیل میشود و بعد کشور خود مختار کردستان، بلوچستان خودمختار و من که در تهران نشسته ام و آذری هستم میگویم نصف این شهر مال من است. عبدالله مهندی لطف کرده و مسأله را منطقه ای گفته است. گویا فردا کسی که تفنگ روی دوشش انداخته است میگوید نه! آقای بابامیری منظور من منطقه ای بوده است. شما قومیت را باد زده اید، وارد هویت مردم کرده اید، آنرا به وجه تمایز خودت تبدیل کرده ای، و میگوئی هر قوم باید کشور خودش را داشته باشد و ایران اصلاً تقسیم شود به مملکتی که هر کس بر اساس قومیتش خاکی دارد، بعد لطف میکنید به مردم تهران تذکر میدهید که شلوغ نکنید که ما منظورمان منطقه ای بود؟ گویا مردم فقط در کردستان خودمختاریشان را دارند وقتی به تهران آمدند، به تهران آمده اند. انگار به مجردی که ایشان بفرمایند مردم دست از قومگیری شان برمیدارند و تهران امن و امان میشود. تهران یک نمونه است. آیا باید استان های جمهوری اسلامی را بشماریم و به هر استان خودمختاری بدهیم؟ هیچ دعوائی بین آذری ها و گردها بر سر نَفده نخواهد شد؟ نشده است؟ در اهواز بین عرب و غیر عرب دعوا خواهد شد؟ بر سر گهکیلویه و بویراحمدی بین عربها و لرها و فارسها دعوا خواهد شد؟ اگر شما دارید حکومت را منطقه ای میکنید بر سر منطقه دعوا است.

طرف به سادگی، فقط برای اینکه میخواهد خودش قومیتش را مبنای قدرت سیاسی برای خودش قرار بدهد و نمیخواهد برود اهداف اجتماعیش را طرح کند، تصمیم گرفته که ما

بحران و انشعاب در کومه ...

بقیه شصت میلیون نفری یک یوزی بگردنمان بیندازیم و تا بیست سال در آن مملکت بر سر و جب به وجب تُرکی کردن و لُری کردن و پشتو کردن و گیلکی کردن و عرب کردن و بلوچ کردن خاک آن مملکت جنگ کنیم. همدیگر و بچه های همدیگر را بکشیم. به نظر من موضع خودمختاری و فدرالیسم به همین سر راستی است. در کشوری که هیچ وقت فدرالی نبوده است، قومیت آدمها را یادشان میاورند و به ساختار اداری جامعه منتقل میکنند. این یک جریان راست است. یک جریان فالانژ است. میگویم من خودمختاری میخوام شما هم فدرالی کنید. چون نمیخواهد بار گناه قومی گری را خودش بر عهده بگیرد. میفهمد عیان است. میگویم من مُرد میشوم تو هم لُر بشو. برای اینکه من بتوانم مُرد بشوم تو هم عرب بشو. برای اینکه من بتوانم روی دوش تمایلات ملی اینجا حکومت کنم شما دو نفر در مشهد با هم جنگ کنید. افغانها سرزمینشان در ایران کجاست؟ اینها آدمهای غیر مسئولی هستند که فقط چکیده تعصب قومی و ملی و حکومت خودشان هستند. همین. نه مسئولیت اجتماعی دارد، نه به آینده اش فکر کرده، نه به مردم عشق میورزد و نه هیچ چیز دیگر. فقط کشور خودش را میخواد و قبول نمیکند که برود. میگوئیم رفتارند میگذاریم اگر مردم گفتند جدا میشویم جدا شوید. میگوید نه! میخوام بمانم و این دُر گرانبهای قومی گری را با همه شما شریک شوم. موضع ما روی خودمختاری این است که خودمختاری چیزی نیست که شما بتوانید روی آن رفتارند کنید. خودمختاری را باید شورای مرکزی در تهران، که نماینده همه مردم در آن هستند، تصویب کند و تصمیم بگیرد ساختار اداری جامعه چیست؟ اگر مبنا خودمختاری باشد باید طرفی که قرار شد در یک رابطه تعدد زوجات با تو بماند و از بعضی از حقوقش در کردستان صرف نظر کند، را راضی کنی. اگر

خودمختاری بعنوان مُرد به شما در یک منطقه حقوق بیشتری میدهد غیر از این است که به اهالی سمنان در آنجا قدرت کمتری میدهد؟ میشود عرب بود و در آنجا کاندید ریاست مدرسه، رئیس رادیو تلویزیون یا رئیس شهربانی سندان شد؟ میشود یک سمنانی یا مشهدی در آنجا کارهای بشود؟ اصلاً ماشین نمره رشت را میشود در سندان پارک کرد؟ طرف دارد حکومت جائی را به گردها میدهد. قومی گری را مبنای زندگی مشترک ما با هم قرار میدهد. ما این را نمیخواهیم. بنظر من یک عده آدمهای هیچی نفهم در چپ ایران که حتی یوگسلاوی و بالکان را در مقابل چشمش دیده اند برای فدرالیسم دم گرفته اند، فکر میکنند هر چقدر قدرت را بیشتر به دست خانهای محلی بدهند دمکراتیک تر شده است. این مملکت که از فدرالی تر بود. این مملکت تیول بود. آدمهای مختلف عشیره ای مملکت را بین خودشان تقسیم کرده بودند. اینهمه سرمایه داری زور زده آدمها را به شهر آورده است و قیافه هایشان را دارد شبیه همدیگر میکند تا بتوانند با هم حرف بزنند و زبان مشترک ایجاد میکند که شما آنها را متفرق کنید؟ این جریان ارتجاعی است. راه حلی که برای کردستان پیشنهاد میکند ارتجاعی است و وقتی که خودمختاری تبلیغ میکند دارد تبلیغ ارتجاع میکند. کسی که خودمختاری تبلیغ میکند مثل کسی است که تعدد زوجات و یا نژادپرستی را تبلیغ میکند. اگر اینجا یک کشور است، یک کشور است. اگر میخواهید در آن بمانید یا نمانید تصمیم با خودتان است، اما اگر میخواهید در آن بمانید باید صبر کنید ببینید مردم میخواهند چگونه زندگی کنند. و اگر مقرراتی که شما برای آن کشور میخواهید با سکولاریسم و با برابری انسانها مستقل از قومیت و نژاد و جنسیت تناقض دارد به نظر من مرتجع هستید.

۶- جدال زحمتکشان با کومه له

در برخوردشان به کومه له میگویند یکی از دلایلی که ما از اینها جدا

شدیم انفعال و پاسیویته ای بوده که دامن آنها گرفته است، به نظر من دست روی نکته درستی گذاشته اند. اینها دیده اند که با این نیرو و با این کومه له به هیچ جا نمیرسند. دارند از میدان حذف میشوند، باید بروند در قطب سیاسی خودشان و از یک موضع تعرضی شروع به کار کنند. و به نظر من این یک نقطه قوت بزرگشان در مقابل کومه له ای است که باقی مانده است. سازمان زحمتکشانی ها انرژی دارند. بالاخره آدم جائی تصمیم میگیرد که من دست راستی هستم، میروم این را به مردم میگویم و نیرو جمع میکنم. اقلاً کاری را شروع میکنم. امروز خبرنامه کومه له را میدهد و فردا اعلامیه اش را با "هممیهان مبارز" شروع میکند. فکر میکند این نوستالژی سیاسی را همه مردم دارند و منتظرند یکی اسم نشریه اش را بگذارد خبرنامه تا در مقابلش به خاک بیفتند. نمیفهمد که همانوقت که میگفتند خبرنامه کومه له همان آدمها آنرا کافی ندانستند و رفتند کار دیگری کردند. میخواهد عقربه ساعت را برگرداند به موقعی که آن آدمها هنوز به یک نتایج دیگری نرسیده بودند. از آن تاریخ تا حالا احتمالاً جمعیت کردستان دو برابر و نیم شده و هیچکدامشان نمیدانند که خبرنامه کومه له یعنی چه. لابد فردا میخواهد اعلامیه اش را با "هممیهان مبارز" شروع کند. انگار کار خوبی میکرده که در انقلاب ۵۷ مردم را با عنوان هممیهان مورد خطاب قرار میداده است. این نوستالژی و گذشته پرستی است. دریغ و افسوس گذشته ای است که فکر میکند به تنهایی موفق میشد. آن گذشته روز خودش شکست خورد. شما چطور میتوانید از نو آن را ایجاد کنید؟ در نتیجه به نظر من جریان سازمان زحمتکشان به عنوان یک سازمان اجتماعی شانس ندارد. اگر روی ناسیونالیسم برود نیرو از دست میدهد. بر سر منطقه نفوذش باید با حزب دمکرات چانه بزنند. باید برود پرچم ناسیونالیسم را از حزب دمکرات بگیرد. حزب دمکرات اگر پاسیو و ناقص و

پیه باشد عده ای که مُرد هستند، ناسیونالیست هستند و عرق ملی دارند و میخواهند کاری بکنند، دنبال سازمان آلترناتیو میگردند. بعضی هایشان میروند با شیخ جلال و بعضی هم میروند با عمر ایلخانی زاده. این اتفاق خواهد افتاد. اما اگر حزب دمکرات فعال و اکتیو شود، اینها محیط را به خودشان تنگ میکنند و مجبور میشوند تعریف جدیدتری از خودشان نسبت به ناسیونالیسمشان بدهند و به نظر من میچرخند به فالانژیسم ملی. در قیاس با حزب دمکرات که یک نوع جریان اصلی و ناسیونالیسم نهادی شده در جامعه کردستان است و یک درجه ناسیونالیست سکولاریست است، اینها احتمالاً قومی گریشان را غلیظ میکنند و در آینده از موضع ناسیونالیستی روی حزب دمکرات فشار میگذارند. روی فرهنگ ملی، روی شکاف مُرد و فارس، روی سازشکاری حزب دمکرات با مرکز، تمرکز میکنند. هدفی که اینها دارند و الهامی که میگیرند، پ.ک.ا. است. دیده اند که در ایران ممکن است بعضی جوانها نسبت به پ.ک.ا. سمپاتی داشته باشند و عکس عبدالله اوچالان را بالا میبرند و یا روی در و دیواری مینویسند، "آپو" فکر میکنند میروند این را از دست اوچالان در میاورند. فکر میکنند اگر عبدالله اوچالان میتواند در ایران نفوذ پیدا کند، چرا ما عبدالله اوچالان خودمان را درست نکنیم؟ عبدالله اوچالان نه با کمونیسم روبرو است و نه با یک ناسیونالیسم مُرد جا افتاده ای که قدمت و توانایش از تو بیشتر است. عبدالله اوچالان دارد در یک برهوت سیاسی فعالیت میکند و در یک شرایط اجتماعی دیگر. در یک شرایط خیلی اختناق آمیز. به درجه ای که در ایران گشایش بوجود بیاید و جنبش توده ای بالا بگیرد، این پروژه محدودتر و لاجرم مهجورتر و مالیخولیایی تر میشود. اگر کسانی در این سازمان عقل داشته باشند و اگر بخواهند این مسیر نامیمون تا پاکسازی قومی را طی نکنند، باید به حزب دمکرات بپیوندند. وجدانا باید به حزب دمکرات بپیوندند. مگر پلانفرم شما با حزب دمکرات فرقی دارد؟

بحران و انشعاب در کومه ...

این که آنها رئیس خودشان را دارند و ما می‌خواهیم رئیس شویم کافی نیست. یک آدم سیاسی می‌گوید آن حزب دارد ایده‌های من را بیان میکند و به آن می‌پیوندم. من فکر می‌کنم اگر ده سال پیش عبدالله مهندی، عمر ایلخانی زاده، و کسانی از این دست، میرفتند و می‌گفتند که بعد از این انشعاب در حزب کمونیست باید عقاید ما را بازبینی کنیم می‌روم فکرها را می‌کنم. و بعد میگفت خودم را کمونیست میدانم، اما امروز عصر فلان و بهمان است و حرفهای فعلیش را می‌زد و میگفت آمده‌ام به حزب دمکرات بپیوندم، دو سال سه سال پشت در کمیته مرکزی نگاهش می‌داشتند اما حالا عضو کمیته مرکزی بود. الان هم پای مذاکره بود و هم بحث خودمختاریش را داشت و هم بیخود اعصاب رفقای سابقش را خرد نمی‌کرد. اینها این کار را نکردند. به نظر من باید به اینها به عنوان جریانی که می‌خواهد برود و یک فالانژیسم ملی را سازمان بدهد نگاه کرد، و باید مانعش شد. اینها را باید به همین عنوان افشا کرد. و به نظر من لااقل ما در حزب کمونیست کارگری باید دقت کنیم که مردم ماهیت اینها را بشناسند و حقارت سیاسی‌شان را بشناسند. به نظر من نیروی عمده‌ای نیستند، یک نیروی مزاحم هستند، موی دماغ حزب دمکرات و موی دماغ حزب کمونیست کارگری هستند و یک نیروی اصلی در جامعه کردستان نخواهند بود به دلیل این که دو طرف قطب سیاسی در جامعه تعریف شده است.

۷- درباره کومه‌له موجود

در اینجا می‌خواهم چند کلمه در مورد جریان کومه‌له حرف بزنم، جریانی که ابراهیم علیزاده رئیس آن است. صاف و ساده چیزی که الان می‌بینیم تلاشی میشود. این کومه‌له‌ای که الان هست امکان بقا ندارد. موقعیتی که در آن قرار گرفته متناقض است. این جریانی است که با آن ناسیونالیسم نمی‌خواهد برود. می‌خواهد در

کارگری بایستند، به نظر من، تشکیلاتشان در شهرها، ابعادش هر چقدر باشد، بزودی رهبریش را زیر آخیه میکشد که چکار دارید میکنید؟ من خودم را کمونیست میدانم و اینهم رفیق کمونیست من در حزب کمونیست کارگری است داریم شب و روز سر آکسیون با هم فکر میکنیم، ما خودمان را به اینها نزدیک می‌بینیم. کسی که می‌خواست حزب نفرت درست کند و فحاشی میکرد رفت، این فرهنگ آنها بود، چرا شما هنوز دارید تز آنها را دنبال میکنید؟ به نظر من اگر بنا باشد اینها از ما فاصله بگیرند و یا حتی فاصله نگاه دارند پائین شان علیه بالایشان قد علم میکند. اگر ابراهیم علیزاده و رهبری حزب کمونیست ایران و رهبری کومه له نیاید و علنا نگوید: راست ما رفتند، این راست ما بودند که تاریخ را تحریف کردند، این راست ما بودند که بین ما و نزدیکترین جریانی که به ما وجود داشت فاصله انداختند، این راست ما بودند که ترور شخصیت کردند، این فرهنگ را ما قبول نداریم، و ما حزب کمونیست کارگری را یک حزب نزدیک و قابل همکاری میدانیم و فکر میکنیم با آنها در یک کمپ قرار می‌گیریم، اگر اینها را نگویند پائینش می‌آید با ما. من این را بخاطر خیر آنها نمی‌گویم. به عنوان یک واقعیت ابزکتیو دارم می‌گویم. می‌گویم اگر اینها بطرف ما نیایند پائین شان را ما می‌بریم. هر کاری که می‌خواهند بکنند. کمیته مرکزیش برود در رادیو مرزبندی را بکند. هیچ جا مرزبندی نمیکنند مگر اینکه نوبت ما باشد. این پدیده قابل ادامه نیست. تناقض را در اسمشان می‌بینیم. طرف مقابل به اینها می‌گوید چرا اسم حزب کمونیست را برداشته‌اید؟ این اسم پوچ است چرا نگاهش داشته‌اید؟ این اسم باید کنار گذاشت. اینها می‌گویند نه! ما از این اسم دفاع میکنیم. این چاهی است که در آن افتاده اند. تو نمیتوانی از اسم حزب کمونیست ایران دفاع کنی بدون اینکه از تاریخ حزب کمونیست ایران دفاع کنی. و نمیتوانی از تاریخ حزب

کمونیست ایران دفاع کنی مگر اینکه با سر بلند از ماها دفاع کنی. همه دنیا آن حزب را مال ما میدانند، تاریخ واقعی آن حزب را به حساب ما نوشته است، هنوز اسناد و ادبیاتی که می‌خواهی از آن دفاع کنی مال ماست. تو نمیتوانی بیانی از کنگره شش دفاع کنی و بعد یک جمله بنویسی که نوشتن این اسناد البته مهم نیست و هرکس ممکن بود بنویسد. اینطور نیست. شما اگر کنگره شش را نگه دارید، منصور حکمت را در مغز استخوان سازمانتان نگه میدارید. نمیتوانی تشکیل حزب کمونیست را نگه داری و تلاش آدم‌هایی که با همین ناسیونالیست‌ها در افتادند و کنارشان زدند و به مدت هشت سال آن حزب را جلو بردند را تخطئه کنی، ندیده بگیری و یا درز بگیری. مردم خواهند پرسید کمی از این تاریخی را که از آن دفاع میکنی را توضیح بده. ما تضمین میکنیم نتوانید این کار را بکنید. دفاع از اسم حزب کمونیست ایران دفاع از تاریخ حزب کمونیست ایران است و دفاع از تاریخ حزب کمونیست ایران، دفاع از ماست. کسی که نمی‌خواهد از ما دفاع کند، دروغ می‌گوید که می‌خواهد از حزب کمونیست ایران دفاع کند. همانطور نمیتوان این کار را کرد. همانطور که کسی نمیتواند از بلشویسم دفاع کند و به دارودسته‌نشین در سالهای قبل از انقلاب حمله کند. نمیشود این کار کرد. به ریشتم می‌خندند، قبول نمیکنند. ممکن است آدم سرش را زیر برف کند، اما بقیه دارند قدم می‌زنند و منظره را می‌بینند. در نتیجه این نگاه داشتن اسم بدون این که بطور واقعی به سمت حزب کمونیست کارگری بچرخند باعث نابودی اینها میشود. اگر اینها بیایند و بگویند ما حزب کمونیست ایران هستیم، ما که از حزب کمونیست کارگری ایران جدا نشدیم، ما که نمی‌گوئیم تجدید نظر کرده‌ایم، ما تا آخرین لحظه‌ای که آنها ما را ول کردند با آنها بودیم و وقتی میرفتند به آنها رای دادیم. ما انتقادی مطرح نکردیم، آنها فاصله گذاشتند، ما روی همان خط هستیم و به این اعتبار تا اینجا سنت مان مشترک است، اگر این را بگویند، شانس دارند. این افق یک عده است میتوانند بنشینند بحث

بحران و انشعاب در کومه ...

کنند. ولی نمیشود تاریخ حزب کمونیست ایران را به روایت عبدالله مهدی نوشت و بعد از آن دفاع کرد. باید به آن حمله کرد. در نتیجه حذف ما، حذف مانی که اینجا نشسته ایم، حذف من، حذف شما، حذف رهبری حزب کمونیست کارگری ایران، که بخش اعظم رهبری آن سازمان بودند، از آن تاریخ به معنی اعلام شکست است. وقتی که جماعت مهدی حمله به تاریخ را شروع میکنند اینطرف نامه های سر بسته چاپ میکنند که از همه کسانی که به این تاریخ علاقمندند انتظار داریم بیایند از این تاریخ دفاع کنند. با ما هستند؟ چشم! عبدالله مهدی را از ما میترسانند. یعنی برو جوابت را از حزب کمونیست کارگری ایران بگیر. حتی الان اینطور است. حتی الان تنها جریانی که از آن تاریخ دفاع میکند ما هستیم. تنها جریانی که برای آن تاریخ ارزش قائل است ما هستیم. و این موضع آنها شکننده است و قابل دوام نیست.

یک امکان دیگر را شاید دارند بررسی میکنند و این از همه فکاهی تر است. اینکه برگردی و ببینی در مسیر و توی علف ها چه کسی افتاده و یا دنبال حزب کمونیست کارگری بروی و هر کس از پنجره بیرون افتاد صدایش کنی و بگویی بیا باهم بخش سراسریش را درست کنیم. این عجیب است اما از غیر سیاسی گری اینها بعید نیست که این فکرها را هم کرده باشد که ما مشکلمان کمبود فارس است. اگر ما فارس بیاوریم، بخصوص که قبلا از همین عرابه بیرون افتاده باشد، میتوانیم برویم و با کمکش حزب کمونیست ایران را درست کنیم. این عملی نیست. حزب کمونیست ایران ما هستیم. حزب کمونیست ایران ما بودیم. این را راه کارگر میگوید، جلال طالبانی میگوید، شیخ عزالدین حسینی میگوید، عبدالله مهدی میگوید، جمهوری اسلامی میگوید، ادبیاتانتان میگوید، مصوباتانتان میگوید. همه اینها میگویند که

نفر از اینها میروند خانه شان. و بعد از مدتی معلوم میشود که با جناح دیگر مرتبط شده و به آن پیوسته اند. به نظر من کسانی که در حزب کمونیست ایران و کومه له علیه ما هستند جایشان در صف جریان مهدی است و به آنجا میروند. فکر میکنم فرهاد شعبانی بود که مقاله ای نوشته بود و گفته بود که خیلیها به حرف عبدالله مهدی سمپاتی داشتند اما از خودش خوششان نمیآمد و بخاطر کارهای ضد تشکیلاتی که کرده بود، با او نرفتند. دارد حقیقت را میگوید. حتی اگر فرد با فحش و فضحیت هم از کسی جدا شده باشد بعد از دو سال او را میبخشد. بد آمدن فلان کس از عبدالله مهدی چقدر عمیق بوده؟ شش ماه؟ هفت ماه؟ هشت ماه؟ بالاخره طرف از این سد عبور میکند و به او ملحق میشود. این پدیده به نظر من ماندگار نیست و فرار است. پدیده ای که امروز بنام کومه له هست در حال تلاشی است و به حوزه و ترمینالی تبدیل میشود که ادماها به آنجا بروند، بعضا به سازمان زحمتکشان بپیوندند، بعضا به ما ملحق شوند و بعضا هم سیاست را کنار بگذارند. این یک ترمینال است چون هیچ هویت مستقلی ندارد و حاضر نیست که تنها هویت واقعی که چپ میتواند در کردستان داشته باشد، را بپذیرد. بگوید حزب کمونیست کارگری رفقای من بودند، با آنها اختلاف داریم ولی میرویم این اختلاف را حل میکنیم.

۸- شهامت سیاسی، کومه له کمونیست یا...؟

این کار شهامت سیاسی میخواهد. اما به نظر من، ما و جریان زحمتکشان این شهامت را نشان داده ایم. فقط این وسط است که در آن شهامت کیمیا است. مهدی بالاخره تصمیم گرفته به گوشه مهمی از زندگی خودش که مدتها بخاطر آن به او احترام گذاشته اند پشت کند و بد بگوید. بخاطر اینکه دبیر کل حزب کمونیست ایران بوده و یا بخاطر ساختن آن حزب تلاش

حزب کمونیست ایران ما هستیم. همانقدر این کار ملاحور کردن یک جنبش واقعی است که کار آن یکی که میخواهد اسم کومه له را روی خودش بگذارد. ما بدلائل سیاسی و ایدئولوژیکی معینی وقتی جدا میشدیم اسم حزب را دادیم به ملت. اینها ده سال است دارند بیخود با این اسم ور میروند و با خودشان بازی میکنند. آن اسم مال ما بود. آنرا بحساب شما نمیویسند. اگر میخواهید بنویسند باید بیائید و از آن تجربه و از ما دفاع کنید. علنا و با سر بلند از آن دفاع کنید و فکر نکنید اگر این حرف را بزنید نگهبانان دیگر جای را مثل سابق دم نمیکند. باید شهامتش را داشته باشید و از آن تاریخ و از آن افراد دفاع کنید. به نظر من شانس این کار را دارند. اگر کسی پیدا شود، اگر چپ این تشکیلات وجود عینی داشته باشد و این کار را بکند. در مورد بالایش تردید دارم چپ خیلی قوی باشد، فکر میکنم بالاخره چند نفری چپ دارند ولی من فکر میکنم پائین اش چپ است چون کسی که راست باشد و ناسیونالیست باشد و از آن حزب اینقدر بدش بیاید چه لزومی دارد در تشکیلات کومه له بماند میروند با مهدی... برای اولین بار در جامعه باجه ای هست که نفرت از حزب کمونیست ایران و نفرت از آن تاریخ را میشود برد و تبدیل به سرمایه سیاسی کرد و کادر شد. در نتیجه اگر تو با چپ تشکیلاتت مانده ای آنوقت نمیتوانی با این شیوه های نیم بند خودت را نگاه داری. حزب کمونیست ایران یا باید بیاید علنا به تاریخش افتخار کند و در نتیجه رو به ما برگردد و بخواهد که با ما در جامعه در یک سنگر قرار بگیرد که در این حالت بنظر من میماند و حتی ممکن است در یک تلاقی سیاسی و اجتماعی مهم دیگری در مقطع دیگری از تاریخ حتی وحدتی در این خطر رخ بدهد. اما اگر این کار را بکنند اکثریت رهبریشان میروند.

این را هم باید بگویم، چه اینها بیاند و چه نیایند، در هر بزنگاهی، در هر تند پیچی و در هر فشاری دو

کرده، پوپولیسم را شکست داده و به عنوان شخصیت کمونیستی که کمک کرده کومه له به حزب کمونیست ایران بپیوندد، احترام داشته. تصمیم گرفته که از خیر این سابقه و احترام بگذرد. شهامتی بخرچ داده و یک انتخاب مهم کرده است. و رو راست به انتخابش نگاه کرده و به آن عمل کرده است. با خود را به کوچه علی چپ زدن و به روی خود نیاوردن نمیشود سازمان سیاسی ساخت. سازمان سیاسی حاصل موضع شفاف است. این را دیگر همه یاد گرفته اند. موضع شفاف بگیرد طرفدارانتان در جامعه دورتان جمع میشوند. در نتیجه، به نظر من، جریان ابراهیم علیزاده، جریان کومه له موقعیت نابسامانی دارد. اینکه میگویند ناسیونالیستها در محیط کارگری نفوذ ندارند، محیط کردستان فالانژیستی و قومی نیست، مردم در کردستان بیشتر از اینکه بخواهند جدا شوند میخوانند در ایران انتگره شوند و تبعض نژادی ضد اقوام دیگر ندارند، دلیل کافی نیست که نتیجه بگیرند که جریان زحمتکشان بجائی نمیرسد. بالاخره در یک جامعه چند میلیونی دو هزار نفر آدم نخاله پیدا کنید، سازمان دارید. تا همین حالایش هم این کار را کرده است. جمع شده، فرهنگ قومی و ملی را در بوق کرده و عده ای را جمع کرده که در جلسه ای فریاد زنده باد پ.ک.ا.کا سر بدهند. طرف دارد روی این خط بسیج میکند. فقط آدمهای حساسی جامعه را نمیتواند بسیج کند. ولی هر جامعه ای آدم ناحسابی هم دارد و بعضی اوقات تاریخ را آدمهای ناحسابی رقم میزنند و چند دهه زندگی مردم را پر از مشقت میکنند. در نتیجه این سازمان کومه له اگر نخواهد به این سوالات جواب دهد، میبازد. توصیه من، به کسی که در این سازمان چپ است، این است که اسم را از روی خودتان بردارید. نام حزب کمونیست ایران را بردارید، به خودتان بگوئید کومه له کمونیست، که مشخص شود شما خودتان را کومه له ناسیونالیست. اجازه بدهید هر کس که میخواهد برود، برود. بزرگداشت تجربه تاریخ حزب کمونیست

بحران و انشعاب در کومه ...

ایران را اعلام کنید و بگوئید تجربه پرارزشی بوده، ما بطور واقعی آن حزب نیستیم، حزب کمونیست ایران کسان مختلفی را در بر میگرفت که به جاهای مختلفی رفته اند، ما آن تجربه نیستیم، ما آن پراتیک نیستیم، ما کومه‌له کمونیست هستیم، که اگر بخواهند باشند، واقعا هستند. اعلام کنید نیرویمان را نگاه میداریم و اینکه آینده در مورد وحدت چپ در کردستان چه میگوید را اجازه میدهیم آینده تعیین کند. لاید با حزب کمونیست کارگری، و هر کس دیگری، باید اختلافات زیادی را رفع کرد و غیره. لاید هزار و یک انتقاد دارد که نظرش را باید بدهد. به هر صورت باید به خودشان بگویند کومه‌له کمونیست و بحث را ببرند بر سر محتوای سیاسی و طبقاتی اختلافشان با جریان مهدی و سعی کنند نیرو بگیرند. اگر ده نفر هم در بالا به این نتیجه رسیدند که اختلافشان با عبدالله مهدی به این عمق نیست، بگذارید بروند. چون به هر حال آنها نیروی آن طرف هستند. در نتیجه اگر چپ در کومه‌له از من بپرسد ما باید چکار کنیم؟ به او خواهیم گفت که اعلام کن که این اسم در این شکل قابل دفاع نیست، به خودمان بگوئیم کومه‌له کمونیست و علنا اعلام کنیم که به حزب کمونیست کارگری نزدیک هستیم و دوست داریم به آنها نزدیک شویم. و از واقعیات گذشته مشترکمان بحث کنیم و اگر اختلافی با آنها داریم اختلافمان را بگوئیم. اگر این کار را نکنند پائین کومه‌له به ما میپیوندد و بالایشان به مهدی. این اتفاقی است که صد در صد خواهد افتاد. دیر یا زود خواهد افتاد. ممکن است از بالایشان یکی دو نفر با مهدی نروند، ممکن است یک عده پاسیو شوند و با هیچکس نروند، ممکن هم هست که عده‌ای برگردند و خودشان به حزب کمونیست کارگری بپیوندند. ولی بنظر من تجربه میتواند چیز دیگری باشد.

چرا ما نباید بخواهیم که اصلا همه کومه‌له با ما بپیوندند؟ چرا وجود

یک سال دیگر اگر این پروسه ادامه پیدا کند، دو قطب مشخص در کردستان ایران بوجود میآید که یکی از آنها ما هستیم. همین الان این قطب بوجود آمده است. استاندار کردستان طلا کف دست جلال طالبانی گذاشت برای اینکه نیروهای ابراهیم عزیزاده به مریوان نروند. میخواست ما سراغ مریوان نرویم. تا حالا هم به رفتن تیمهای اینها اعتراضی نکرده است. ما برای بورژوازی در کردستان مسأله هستیم، ما مسأله جمهوری اسلامی در کردستان هستیم و ما مسأله راست در کردستان هستیم. و البته خودمان گلیم خودمان را از آب میکشیم. اگر کومه‌له این جنگ را نکند ما این جنگ را خواهیم کرد. اگر اینها با این فالانژیسیم در نیفتند، ما در میافتیم. این سرنوشت و کار ماست. اما وجود کومه‌له کمونیستی که اجازه ندهد این اسم، به همین صورت، ملأخور شود، وجود جریانی که این بحث را باز نگاه دارد و بگذارد جامعه کردستان یک قضاوت حقیقی نسبت به کومه‌له بکند، مهم است. نهایتا کومه‌له کمونیست به هر تجربه‌ای که حزب کمونیست کارگری در کردستان بکند میپیوندد. اینکه چند نفر از آدم‌های امروز کومه‌له در آن هستند نمیدانم. ممکن است هیچکس از رهبریش در آن نباشند. اما اگر شما بخواهید، در مقابل سازمان زحمتکشان، کومه‌له سازمان بدهید و اگر بخواهید بگوئید از اسم حزب کمونیست ایران دفاع میکنم، و اگر بخواهید بگوئید ما کمونیست هستیم، مشغول رشد پایه‌های جنبش ما هستیم. دارید برای حزب ما نیرو درست میکنید. باید این را بدانید و به آن افتخار کنید.

اینکه ما یکبار با اینها رفتیم بعد زجر کشیدیم دلیل کافی برای اجتناب از این پروسه نیست. چه اشکالی دارد؟ دفعه پیش با چشم بسته و بدون تحلیل از اوضاع سیاسی اجتماعی اینکار را کردید، خوب، اینبار چشمتان را باز کنید و این خط را انتخاب

کنید. مگر دفعه پیش چکار کردیم؟ خطی را گذاشتیم و شما انتخاب کردید. این بار هم این کار را بکنید چه اشکالی دارد؟ بعضی از اینها میتوانند این کار را بکنند. من با این سازمان مسأله کالیبر دارم. آدمی که کالیبرش را داشته باشد میتواند برود و این سازمان را از این وضعیت در بیارود و به سازمان پویایی که نقش مثبتی در حیات چپ در کردستان بازی کند تبدیلش کند. اگر چنین کسی نباشد، به نظر من، از بین میروند. من فکر میکنم این جریان با این روشی که الان دارد از بین میرود. به هلمت احمدیان بگوئید برو نشریه در بیآور جواب نیست. شما باید پرچمتان را بلند کنید. و اگر از پرچمتان ابا دارید و یا اگر پرچمتان طوری است که میخواهید بگوئید دارم اما بلند نمیکنم چون اگر بلند کنم مردم میبینند که این پرچم را در ارتباط با آن جنبش عظیم بیرون از خودم بدست آوردم، و نگرانید که فلان کس متوجه ما میشود، شما به هیچ جا نمیرسید. در جنبش سیاسی، بخصوص در دوره‌های تلاطم، پرچم باید بلند کرد، بدون ابهام، چون نمیخواهید کسی که با شما نیست همراهتان بیاید. بدترین کار برای یک سیاستمدار این است که کاری کند که کسانی که با او نیستند همراهش شوند. باید کاری کنید که کسانی که با شما هستند همراهتان بیایند. و اگر اینها نخواهند بگویند کی هستند که شخص بفهمد آیا باید به آنها بپیوندد یا نه، به هیچ جا نمیرسند. حزب کمونیست کارگری باید فوق‌العاده فعال به این مسأله برخورد کند.

به نظر من جریان سازمان زحمتکشان یک جریان ناسالم سیاسی است.

منتخب آثار - صفحات ۱۶۴۳ تا ۱۶۶۲

متن پیاده شده این سخنرانی اولین بار در "منتخب آثار"، انتشارات حزب کمونیست کارگری - حکمتیست، خرداد ۱۳۸۴ (۲۰۰۵) منتشر شده است.

جنگ حزب دمکرات با کومه‌له

و اعلام آتش بس یکجانبه

بخشی از جلسه ۲۶ دسامبر ۲۰۰۱ پالتاک در اتاق "با منصور حکمت"

خالد علی پناه:

من یک سوال دارم. در شهر ما، یوتیوری، یک دفعه عبدالله مهتدی آمده بود و من شخصا ازش سوال کردم. گفتم، نظرتان در رابطه با جنگ کومه‌له و حزب دمکرات چه بود؟ گفت: این جنگ را منصور حکمت به ما تحمیل کرد. اگر در این مورد من اطلاع دارم، بالاخره در جلسات کمیته مرکزی بودی. می‌خواهم بدانم که این چقدر واقعیت داره و آیا نظر شما در آن موقع در رابطه با جنگ کومه‌له و حزب دمکرات چه بود؟ و موضع عبدالله مهتدی چه بود؟

خیلی ممنون.

منصور حکمت:

جنگ را حزب دمکرات شروع کرد، در اورامان رفقای ما را کشتند. عزیزترین کسان ما را که صورتشان از جلوی چشمان ما کنار نمی‌رود. آن موقع من در کردستان بودم. در مقر کومه‌له، با رهبری کومه‌له نشستیم و درباره چه باید کرد صحبت کردیم. بحث این بود که حزب دمکرات یک ضربه‌ای زده است، اگر ما این حرکت را ندیده بگیریم، اگر این حرکت نظامی حزب دمکرات پاسخ نظامی از ما نگیرد، حزب دمکرات حاکمیتش را در مناطق آزاد کردستان، تثبیت میکند، به این معنی که آدم اجازه نخواهد داشت تبلیغات کمونیستی کند. و این چیزی بود که کومه‌له به آن کردن نمی‌گذاشت. در نتیجه سیاست بر این شد که حزب دموکرات باید جواب نظامی بگیرد. این تا اینجا.

در رابطه با موضع عبدالله مهتدی، من فکر نمی‌کنم کسی بوده باشد در آن کوه و تپه که مخالف این بوده باشد که حزب دمکرات باید جواب نظامی بگیرد. منتهی اینکه چه

منصور حکمت به ما تحمیل کرد، به نظر من باید در خیلی چیزهاش شک کرد. من هنوز سختمه باور کنم این آدم بتواند، کسی بتواند چنین چیزی بگوید. کمیته مرکزی کومه‌له در این مورد تصمیم گرفت. این جنگی بود که کومه‌له در آن سربلند بود.

در مقطع کنگره ششم من برای کنگره به آنجا رفته بودم. ولی قبل از کنگره بخاطر بمباران اردوگاه باعث شد که ما متفرق بشویم و نتوانیم کنگره را در آن مقطع در اردوگاه بگیریم. در جلسات کمیته مرکزی کومه‌له در آنجا بود که من بخاطر اینکه انشعابی در حزب دمکرات صورت گرفته بود، پیشنهاد آتش بس یکجانبه به حزب دمکرات را مطرح کردم. عبدالله مهتدی، جواد مشکی و صلاح مازوجی به پیشنهاد آتش بس یکجانبه رای ممتنع دادند. ابراهیم علیزاده خوشبختانه استقبال کرد و من این نوشته را نوشتم. سند اعلام آتش بس یکجانبه به حزب دمکرات و ایده آتش بس یکجانبه مال من است. و این آتش بس را اعلام کردیم. در صورتی که سیاست دوستان دیگر و سیاست عبدالله مهتدی این بود که این آتش بس زودرس است، و ما باید حزب دمکرات را به یک توافق استراتژیک‌تر و به یک همزیستی استراتژیک‌تر با خودمان بکشانیم. در نظر آنها این آتش بس دادن یک امتیاز ساده بود. من گفتم این توهم است. این توهمی بود که عبدالله مهتدی همیشه داشت: تقسیم استراتژیک کردستان بین دو حزب جنبش که الان هم رفته دنبال آن.

بحث آتش بس یکجانبه بحث من بود، بحث فرعی کردن جنگ بحث من بود. تحریک علیه آدمی که مال کردستان نیست الان دیگر حرفه اینهاست. اینها می‌خواستند به بخش انشعابی حزب دمکرات آتش بس بدهند. بحث من این بود که چه فرقی میکند؟ چرا به بخش انشعابیش

آتش بس می‌دهید و به جناح قاسملو آتش بس نمی‌دهید؟ بجای اینکه با باصطلاح رهبری انقلابی دوستی بکنیم و با جناح قاسملو جنگ، این آتش بس را باید به همه داد. من گفتم که الان موقعیتی است که میتوانیم انشعاب‌شان را، تفرقه‌شان را شاهی بر ضعفشان بگیریم. اعلام کنیم پیروز شدیم و جنگ را فرعی اعلام کنیم و جنگ را تمام شده اعلام کنیم و فقط بگوییم از خودمان دفاع می‌کنیم. اسناد این هست، خوشبختانه شخصیت‌های آن دوره همه زنده‌اند، اکثرشان، فکر میکنم همه‌شان. آن جلسات که در زیر زمینی در سلیمانیه گرفته شد شهود زیادی داشت، این شهود بعضی‌هایشان ممکن است در این اطاق باشند. این مسائل را باید بگوییم. حقایق تاریخ کردستان صحنه می‌گذارد به اعتبار و حقانیت ما. این را همه‌شان میدانند. برای همین است که وقتی می‌گوییم سند چاپ می‌کنیم، می‌روند به معلم چغلی میکنند که آقا آقا اینها دارند سند چاپ میکنند. ما سند چاپ می‌کنیم چون این اسناد حقانیت ما را نشان میدهد.

- این متن از روی نوار پیاده شده و توسط آذر ماجدی از نظر انشایی ادیت شده است.

- عنوان توسط این سایت برای مطلب انتخاب شده است.

یک دنیای بهتر

نشریه حزب اتحاد

کمونیسیم کارگری را

بخوانید و تکتیر و توزیع

کنید!

پیشنهادات، نظرات و

مطالبتان را برای نشریه

بفرستید.

با نشریه همکاری کنید!

موازین کار نشریه یک دنیای بهتر

* نشریه یک دنیای بهتر هر هفته در 12 صفحه منتشر میشود. این تصمیم به دلیل تسهیل امر انتشار و تکثیر است و نه انقباض در حجم مطالب و تنوع آنها. بنا به تصمیم سردبیر و اولویت سیاسی، چنانچه مطالبی انتشار آنها در نشریه ضروری باشد، جداگانه در ضمیمه یک دنیای بهتر منتشر میشوند.

* هر مقاله سیاسی حداکثر دو صفحه نشریه را بخود اختصاص میدهد. بنابراین حجم مطالب باید حداکثر معادل سه صفحه ورد با فونت 14 باشد. ترجیح ما اینست که هر مطلب از یک صفحه نشریه بیشتر نباشد.

* سردبیر در تلخیص، انتشار و یا رد مطالب آزاد است. هر مورد به اطلاع نویسنده میرسد.

* مطالب منتشر شده در نشریه نظر نویسندگان آن را منعکس میکند و ضرورتاً موضع رسمی حزب اتحاد کمونیسم کارگری نیست. مواضع رسمی حزب در اطلاعیه ها، قطعنامه ها، بیانیه ها و قرارها و یا از طریق ارگانهای حزبی انعکاس می یابند.

* یک دنیای بهتر هدفش اینست بیشتر یک نشریه سیاسی - انتقادی - سازمانده باشد تا یک نشریه تئوریک - جدلی - آموزشی. اینگونه مطالب در بولتن مباحثات "کمونیسم کارگری" که ماهیانه منتشر میشود، چاپ میشوند.

با نشریه یک دنیای بهتر همکاری کنید.

با بولتن مباحثات کمونیسم کارگری همکاری کنید!

اولین شماره بولتن "مباحثات کمونیسم کارگری" 15 سپتامبر 2007 منتشر میشود. این یک نشریه تئوریک - سیاسی است که به مباحثات کمونیسم کارگری اختصاص دارد.

در این نشریه تلاش میشود به مباحث اصلی و بحث برانگیز مطرح در جنبش کمونیسم کارگری از طریق مصاحبه، میزگرد و مقاله پرداخته شود. این یک نشریه حزبی نیست، لذا صفحات آن به روی کلیه کسانی که طی مقالاتی به مباحثات کمونیسم کارگری بپردازند، باز است.

از کلیه کسانی که علاقمند به دخالت در این عرصه هستند دعوت میشود که مقالات خود را برای نشریه ارسال دارند. آخرین تاریخ دریافت مطلب برای شماره اول، 1 سپتامبر است. لطفاً مقالاتتان را در فرمت word به آدرس Majedi.azar@gmail.com ارسال کنید.

رد یا قبول مقاله برای انتشار با سردبیر است.

آذر ماجدی، سردبیر نشریه مباحثات کمونیسم کارگری

صف زحمتکشان را ترک کنید...

بودن مهیاد و فرمانداری سقز را به آنها بسپارند. خیلی وقت است این حضرات برای منافعشان از خاطرات خوب دوران گذشته کومه له، دورانی که انسانها در آخرین نبردهایشان با شعار "زنده باد سوسیالیسم" و "زنده با کمونیسم" جانباختند، دست شسته اند. بار دیگر تاکید میکنم که خوشنامی کومه له گذشته هیچ ربطی با سیاستهای و جهت گیریهای کنونی این جریان ندارد.

امروز بیشتر از هر زمانی کادرها و اعضای این تشکیلات متوجه سیاستهای باند سیاسی این جماعت شده اند. تعداد کسانی که از کمونیسم و سوسیالیسم در این بحران دفاع کرده اند و اعلام کرده اند که به اشتباه فکر میکردند این سازمان تاریخ کومه له را با خود حمل میکند، طرفدار سوسیالیسم است، کم نیست. کسانی که اعلام کرده اند که به هیچ کدام از این دو جناح تعلق ندارند. کسانی که اعلام کرده اند حاضر نیستند بخاطر هیچکدام از دو جناح اسلحه بدست بگیرند و "آماده به شلیک باشند". کسانی که بخاطر اهداف انسانی و تعلقات آزادیخواهانه خود خواهان پایان دادن سیاسی و نه نظامی به این وضعیت خطیر هستند. کسانی که اعلام کرده اند که باید دولت محلی کردستان امنیت تمامی کسانی که امروز در چنگال این سازمان گرفتار شده اند، را تامین کند. کسانی که خواهان باز شدن در اردوگاهها و خواهان خروج افراد از این اردوگاهها و قرار گرفتن در حداقل شرایط امن سیاسی هستند. این صف را باید تقویت کرد. باید کمکشان کرد.

دوستان اکنون که بسیاری از شما سیاستهای این باند قومپرست را بیش از پیش شناخته اید و اعلام کرده اید این سیاستها ربطی به کمونیسم و سوسیالیسم ندارد، باند سیاهی است، باید متحدانه و متشکل از این سازمان جدا شوید. سرنوشت خود را از این سازمان جدا کنید. از اردوگاهها بیرون بیایید. مهندی و ایلخانی لاید فکری به حال خود و تداوم سیاست ارتجاعی شان میکنند اما شما از جانب خودتان این سازمان را رسماً منحل اعلام کنید. با ما و سازمانهای کمونیست و آزادیخواه تماس بگیرید. شما نباید اجازه بدهید این جماعت با آرمان و جانباختگان کمونیست و شریف و آزادیخواه در تاریخ کومه له معامله کنند. نباید اجازه بدهید با اسم جان باختگان راه آزادی و سوسیالیسم از احساسات انسانی شما سوء استفاده شود. با شعار "مرگ بر جمهوری اسلامی"، "زنده باد سوسیالیسم"، "زنده باد آزادی، برابری، حکومت کارگری"، صفوف این سازمان را ترک کنید.*

آثار منصور حکمت را بخوانید!

برای هر کارگر و کمونیست و سوسیالیستی که به برپایی جامعه ای سوسیالیستی فکر میکند و آن را امری مبرم و ممکن میداند، منصور حکمت یک گنجینه غنی آموزش است.

<http://hekmat.public-archive.net/>

<http://www.m-hekmat.com/>

از سایت و وبلاک حزب دیدن کنید؛

www.for-abetterworld.com

<http://for-abetterworld.blogfa.com>

سرنگون باد جمهوری اسلامی! زنده باد جمهوری سوسیالیستی!